

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جهانی شدن و دین

(جهان‌گرایی و جهانی‌سازی)

مباحث نشست‌های مقدماتی و استانی

دبیرخانه دین پژوهان کشور

تہیہ کنندہ: دبیر خانہ دین پڑوہان کشور
ناشر: مؤسسہ انتشارات احیاگران
ویراستار: سید ابوالفضل طریقہ دار
حروفچینی و صفحہ آرائی: سید ستار میر احمدی
نوبت چاپ: اول، بہار 1382
شمارگان: 1000 نسخہ
نشانی: قم، صندوق پستی: 37185/3114
تلفن: 7740267 - نمابر: 7746329

فهرست مطالب

بخش اول: دین و حکومت جهانی موعود

9	مدخل / محمدجواد صاحبی
15	جهانی شدن و چگونگی سیر از کثرت به وحدت / سعید معیدفر
23	حکومت جهانی اسلام و جهانی شدن / سید عبدالقیوم سجادی
33	نکته هایی درباره جهانی شدن / نجف لک زایی
43	جهانی شدن؛ اسلام و مهدویت / علی رضا صدرا

بخش دوم: جهانی شدن و ارزش های دینی

56	مدرنیسم و جهانی شدن / سعید رحیمیان
59	احتمالاتی در باب جهانی شدن / مسعود سپهر
69	جهانی شدن و ارزش های دینی / محمدرضا دهشیری
79	جهانی شدن و ادیان الهی / زاهد زاهدانی

بخش سوم: دین و جهانی شدن؛ فرصت ها و چالش ها

89	اسطوره های روین تنان در تهاجمات فرهنگی / بهرام طوسی
103	فرایند جهانی شدن / سعید معیدفر
113	جهانی سازی و تهاجم فرهنگی / محمدحسین پژوهنده
131	دیدگاه ها درباره جهانی شدن / علی رضا باوندیان

بخش اول:

دین و حکومت جهانی موعود «1»

«۱» نشست مقدماتی کنگره دین و جهانی شدن / قم آبان ماه ۱۳۸۵.

مدخل

محمدجواد صاحبی^۱

توفیقی است که در این نشست علمی در خدمت شما عزیزان و سروران و پژوهش‌گران هستیم. یکی از اهداف دبیرخانه دین پژوهان کشور، ایجاد هم‌گرایی و هم‌اندیشی در میان محققان علوم دینی است. لذا اجلاس‌ها و همایش‌ها به این منظور برگزار می‌شود. از اهداف دیگری که دنبال می‌شود اطلاع‌رسانی به موقع به محققان علوم دینی است؛ یعنی انتقال رویکردها، چالش‌ها و پرسش‌های مرتبط با حوزه مباحث دینی به پژوهش‌گران و نهادهای مسئول.

نشست کنونی ما درباره جهانی‌شدن است، در این خصوص مطالب فراوانی گفته شده، بنده به طور تفصیلی وارد این بحث نمی‌شوم، زیرا تخصصی و چندجانبه است که عزیزان و سروران در همین نشست و نشست‌های دیگر از

^۱. دبیر شورای برنامه‌ریزی دین‌پژوهان کشور.

منظر علوم سیاسی، اقتصادی، ارتباطات و جامعه‌شناسی بدان خواهند پرداخت. در واقع جهانی شدن و یا جهانی سازی به دو معناست: بعضی گفته‌اند به مفهوم رشد و گسترش ارتباطات است، برخی هم گفته‌اند، به معنای جهانی‌کردن اقتصاد لیبرال و آموزه‌های نظام سرمایه‌داری است. امروزه جهان به تئوری واحدی توجه کرده و از الگوی خاصی در اقتصاد پیروی می‌کند. سال‌هاست که بحث تجارت جهانی، بانک جهانی و صندوق جهانی پول مطرح بوده و بدان عمل می‌شود و جهان هم از آن استقبال کرده است. این‌ها پدیده‌هایی است که ناشی از همین جهانی‌شدن و یا به قولی جهانی سازی است، زیرا این دو تعبیر با همه تفاوت‌هایی که در معنا و مفهوم از حیث پروژه و یا پروسه بودن دارند، گاه آثار و پیامدهای مشابهی را بروز می‌دهند؛ نشر فرهنگ مصرف‌گرایی و سرمایه‌داری از نمونه‌های این پدیده است. ما به عنوان ملت و امت مسلمان در برابر این پدیده چه وظیفه‌ای داریم؟

پاک‌کردن صورت مسئله مشکلی را حل نمی‌کند، زیرا جهانی شدن، واقعیتی است که امروزه در عرصه اقتصاد، سیاست مطرح است؛ مثلاً لیبرال - دموکراسی نرخ رایج دنیا شده و هر کشور و ملتی که از آن سرباز زند به استبداد متهم می‌شود این خود چهره‌ای از واقعیت است. بنابراین، مسلمانان در برابر این هجوم بی‌امان غرب یا غربی‌سازی جهان چه وظیفه‌ای دارند؟ دغدغه بسیاری از محققان اسلامی این است که در برابر چالش‌هایی که به وجود آمده چه تکلیفی دارند؟ البته از دیرباز فعالیت‌ها و تلاش‌هایی در کشورهای مختلف اسلامی صورت گرفته و راهکارهایی ارائه کرده‌اند؛ مثلاً آقای دکتر **ماها تیر محمد** نخست وزیر مالزی این مسئله را مطرح کرده است که آنچه سبب

نیرومندی و نفوذ پدیده جهانی شدن در زوایای کشورهای اسلامی و ملل شرق و ملت‌های دیگر شده و خرده فرهنگ‌های ملی و هویت‌های دینی را مورد تهدید قرار می‌دهد، رشد و توسعه فن آوری ارتباطی و اطلاعاتی است. حال ما در برابر این فن آوری اطلاعات چه باید بکنیم؟ نه انکارش مشکل را حل می‌کند و نه پروژه یا پروسه بودنش. بالاخره دنیای اسلام بایستی بکوشد تا در تولید سخت‌افزار و نرم‌افزار نقش مهمی ایفا کند.

بنابراین اگر مسلمانان توانستند جایگاه رفیعی در این زمینه برای خود کسب کنند، می‌توانند بر این پدیده فائق شده و از آن به نفع ارزش‌های دینی و فرهنگ اسلامی بهره ببرند.

ما به عنوان کشورهای اسلامی در عرصه فن آوری اطلاعات و استفاده از امکاناتی مانند: رایانه، اینترنت، ماهواره و غیره تا چه اندازه در رشد و توسعه ارزش‌ها و باورهای خود بهره گرفته‌ایم؟

متأسفانه دنیای اسلام و متفکران و نخبگان اسلامی منفعل عمل می‌کنند؛ مثلاً یئیی از عوامل پدیده جهانی شدن، مسئله مدرنیته است، لیکن چالش جدی‌ای بین مدرنیته و فرهنگ‌های ملی و بومی به وجود آمده است که بایستی به آن پاسخ داده شود. نویسندگان کشورهای اسلامی در برابر این پدیده، دچار خود باختگی شده‌اند و ما در مرز افراط و تفریط قرار گرفته‌ایم؛ مثلاً آقای **مجید الشرفی** در کتاب **الاسلام و الحداثه** لباس مدرنیته را بر تن دین پوشانده است. وی دیدگاهی را در دو - سه کتاب مطرح کرده؛ از جمله در همین کتاب **الاسلام و الحداثه** می‌گوید که منابع شناختی و معرفتی اسلام، کتاب، سنت، عقل و اجماع است. وی برای اجماع، همچون بسیاری دیگر در شرایط کنونی اعتباری قائل نیست.

بعد سنت را نیز مردود دانسته و می‌گوید: این سنت مکتوب، در دو قرن پس از صدور آن، نوشته شده که به طور طبیعی با فراموشی و تصرف و تغییر مواجه بوده و ارزش علمی و اعتبار عقلایی ندارد. قرآن هم دارای محکمت و متشابهات است که حتی محکمتش هم در شرایط اجتماعی و فرهنگی خاص و در سرزمین عربستان برای مردم عرب زبانی که مخاطب این قرآن بوده‌اند نازل شده است.

در ادامه می‌گوید: حالا در دوره معاصر که با مدرنیته مواجه‌ایم آیا می‌توان همان آیاتی که برای سرزمین عربستان و بشر جاهلی نازل شده برای بشر امروز به کار بریم. بگذریم از این‌که آنچه بین مسلمانان هم رایج است خیلی با قرآن ارتباط ندارد!

بنابراین، اسلامی که الشرفی مطرح کرده کاملاً با مدرنیته سازگار است، یعنی همان مدرنیته با لباس و لعاب خیلی کم‌رنگی از اصطلاحات اسلامی است. لذا مدرنیته‌ای است که نه با احکام و آموزه‌های دینی تضاد دارد و نه با نماز و روزه؛ به عبارت دیگر: يك انسان بی هویت در برابر يك واقعیتی قرار گرفته که در آن هضم خواهد شد. این نوع برخورد در برابر مدرنیسم نشانه انفعال نخبگان مسلمان است.

ما فکر می‌کنیم که باید خیلی جدی‌تر به این مسئله نگاه کرد. امروزه این مسئله چه در بعد اقتصاد و چه در سیاست و اطلاعات، در زوایای خانه‌ها رسوخ کرده و همه احوال و رفتار ما را تحت شعاع قرار داده است؛ ما در این جا، گرد هم آمده‌ایم تا این واقعیت را تحلیل کرده و راهکارهایی برای نجات از بحران و استفاده از فرصت‌هایی که این پدیده می‌تواند برای ما ایجاد کند ارائه

دهیم.

بنابراین هدفمان این است که همگرایی و هم‌اندیشی مؤثری ایجاد بشود تا اولاً: موضوع برای محققان علوم دینی آشکار بشود و ثانیاً: راهکارهایی برای این مسئله بیابیم.

من بیش از این مزاحم نمی‌شوم، چون خواستم این مباحث را بیشتر از زبان دانشوران گرامی که در خدمتشان هستیم بشنویم و استفاده کنیم. مقالاتی که آقایان ارسال نموده بودند، بررسی دقیق‌تر خواهد شد، آن‌ها که شرایط چاپ و انتشار داشته باشند منتشر، و تعدادی هم در کنگره دین پژوهان ارائه خواهد گردید.

جهانی شدن و چگونگی سیر از کثرت به وحدت

بسیار خوشحالم که در جمع عزیزان، سروران و اهل علم حضور پیدا کرده‌ام. بحث درباره جهانی شدن است. جهانی شدن پدیده تازه‌ای نیست، ولی به هر حال امروز بحث آن بیش از گذشته مطرح است.

این پدیده ابعاد مختلفی دارد و همه اهل علم از زوایای مختلف به آن توجه کرده‌اند، بنده نیز به نوبه خود در این مجالی که فراهم شده تعریفی جامعه‌شناختی از قضیه خواهم کرد و آن این که: پدیده جهانی شدن را می‌توان از آغاز پیدایش جامعه‌شناسی مطرح کرد و این پدیده به عنوان يك فرآیند با تحولاتی که از اوایل قرن نوزدهم در جامعه بشری - خصوصاً در اروپا - ایجاد شده آغاز گردید. و در عصر حاضر، شاهد گسترش دامنه آن در اطراف و اکناف جهان هستیم؛ خصوصاً در عصر ارتباطات، بیش از پیش مورد توجه قرار گرفته است.

برخی معتقدند روند جهانی شدن پس از تحولاتی که بر اثر انقلاب صنعتی در اروپا به وجود آمد، شروع شد. انقلاب صنعتی موجب شد که اساساً تحولی ساختاری طبق مقتضیات زمان در اجتماعات بشری به وجود آید. وقتی جمعیت بشری به واسطه فن آوری‌ها و بهبود شرایط زیستی، توسعه پیدا کرد این جمعیت خود به خود مقتضیاتی را برای پدیده جهانی شدن فراهم آورد؛ اجتماعاتی که در گذشته به علت کمی جمعیت در واحدهای كوچك به صورت

^۱. جامعه‌شناس و رئیس پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

قطعه‌ای مطرح بودند با روند رشد و گسترش ارتباطات، به جمعیت‌های بزرگ تبدیل شده و کم‌کم میان آن‌ها روند ادغام و پیوستگی به وجود آمد.

بنابراین روند جهانی شدن ابتدا از يك كثرت شروع می‌شود. البته كثرت به معنای جوامع و اجتماعاتی است که همه كوچك و دارای يك فضای محدود و بسته‌اند و به لحاظ فرهنگی ارتباطات بین آنها کم است. لذا در درون این اجتماعات نوعی اطلاق فرهنگی و ارزشی وجود دارد و به اصطلاح هویت‌های جمعی كوچك، در هم ادغام می‌شوند و با ادغام آنها يك هویت بزرگ تحت عنوان **هویت ملی** شکل می‌گیرد.

بنابراین جهانی‌شدن روندی است که از كثرت شروع می‌شود و در اولین گام به سوی وحدت و ایجاد اجتماعات بزرگ و هویت‌های جمعی در سطح دولت - ملت و نهایتاً با گسترش فن آوری و درنور دیده شدن مرزهای جوامع - چه به لحاظ جغرافیایی و چه به لحاظ فرهنگی - و هم چنین گسترش ارتباطات، بحث جهانی شدن مطرح می‌شود. فرآیند جهانی شدن در مرحله نهایی فرآیندی است که مجدداً از وحدت به كثرت تبدیل می‌شود؛ یعنی اجتماعات كوچك به اجتماعات و هویت‌های جمعی بزرگ تبدیل می‌شوند، منتها وقتی فن‌آوری‌ها گسترش پیدا می‌کند، اجتماعات كوچك به قدری بزرگ می‌شود که در آن جا امکان شکل‌گیری يك هویت جمعی جهانی وجود ندارد. در واقع اگر چه ما پدیده جهانی شدن را به معنای تبدیل اجتماعات قطعه‌ای، به اجتماعات دولت - ملت و سپس اجتماع جهانی می‌دانیم، اما در مرحله جهانی شدن (به معنای خامش) به معنای وحدت جهانی نیست، بلکه مجدداً كثرت شروع می‌شود. منتها بسیار گسترده‌تر از آنچه که در قبل بود.

بنابراین اگر چه اجتماعات - حداقل در صورت کوچکش - هویت‌های خاص خود را دارند، لیکن در مرحله رشد جهانی شدن کثرت را در مرحله فردی شدن می‌بینیم، یعنی در این مرحله می‌توان گفت که دامنه هویت‌های جمعی کوچک‌تر شده و در حد فرد خلاصه می‌شود؛ به عبارت دیگر، جهانی‌شدن فرآیندی نیست که به تدریج هویت‌های جمعی به هویت‌های فردی تبدیل شود. البته یکی از ویژگی‌های دیگر آن «دین» است که خواه ناخواه فن‌آوری‌ها و کسانی که بر دستگاه‌های ارتباطی - چه در سطح فرهنگی و اقتصادی و چه در سطوح دیگر - قدرت و سیطره دارند، می‌توانند در این فرآیند جهانی شدن تأثیر بیشتری بگذارند. بنابراین اگر ما صرف انسان یا يك موجود عاقل را در نظر بگیریم، بدیهی است که امروز فرآیند جهانی شدن به سمت عقلانیت فردگرایی و مانند آن می‌رود، اما قبلاً گفته شد که اگر چه بشریت امروز در فرآیند گسترش عقلانیت به سمت فردیت حرکت کرده و هویت‌های جمعی جای خود را به هویت‌های فردی می‌دهد، اما در عین حال بسیاری از منتقدین گفته‌اند: از آن‌جا که بشریت دارای دو عقل است: وجه عقلانی و وجه عاطفی و وجه عاطفی انسان هم دارای يك موقعیت ممتازی برای بشر است، بنابراین می‌توان پیش‌بینی کرد که در این فرآیند فردیت و گسترش عقلانیت، جای حرکت‌هایی که در جهت تعمیق ابعاد عاطفی زندگی عقلانی است خالی می‌باشد. لذا پیش‌بینی می‌شود که امروزه بشریت به دلیل فقدان عرصه‌های عاطفی در زندگی یا معیشت، در ادامه این فرایند بیش از گذشته محتاج شرایطی می‌شود که عواطف یا پیوندهای او را با انسانیت تقویت کند؛ مثلاً یکی از جامعه‌شناسان این‌طور بیان می‌کند: انسان موجودی است که همیشه به صورت يك موجود کاملاً عاقل عمل نمی‌کند، بلکه

به خاطر داشتن پیوندهای جمعی و ارتباطاتی که با عوامل دیگر دارد هم به عنوان يك عنصری دخالت می‌کند.

بنابراین چیزی که بیشتر هویت‌های جمعی را در فرد تقویت می‌کند وجه ارتباط انسان با خود و ادیان است که به عنوان یکی از مقدمه‌های اصلی حیات اجتماعی‌شان شناخته می‌شود. خیلی از جامعه‌شناسان در گذشته چنین بیان می‌کردند: مذهب و دین نه تنها به عنوان یکی از نهادهای جامعه بشری است، بلکه می‌توان گفت که مبنا و بنیان اصلی اجتماع شناخته می‌شوند. پس اگر ما انسان را به عنوان موجودی اجتماعی در نظر بگیریم، همان طور که فرایند جهانی‌شدن او را به سمت فردیت سوق می‌دهد، به سمت يك موجود صرفاً عقلانی هم سوق می‌دهد، اما خلأ اجتماعی بودن او را پر نمی‌کند.

لذا انسان در جامعه جدید نیازمند تحکیم روابط اجتماعی است، منتها از آن‌جا که هویت‌های پیشین؛ مانند هویت‌های قومی، ملی و غیره به خاطر فرایند جهانی شدن به تدریج رو به زوال‌اند، مبانی هویتی مانند: مذهب و قدرت که استحکام بیشتری دارند می‌توانند در آینده، موقعیت ممتازتری بیایند. بنابراین اگر ادیان بتوانند قدرت درك شرایط امروز را پیدا کنند، در آنچه می‌توانند در فرایند جهانی شدن نه تنها حذف و مضمحل نشوند، بلکه به خاطر نیاز بشریت به اجتماعی زیستن و اجتماعی بودن (همان طور که جامعه‌شناسان بیان کرده‌اند) به او كمك کند.

به نظر می‌رسد در فرایندی که جهانی شدن از کثرت آغاز می‌شود و به وحدت می‌رسد و مجدداً به کثرت کشیده می‌شود، فرایند فردیت انسان و جدا شدن او از اجتماع فراهم شود. لذا انسان‌ها در شرایط جدید تلاش می‌کنند که تشخص فردی

داشته باشند، اما از آنجا که انسان موجودی اجتماعی است و يك وجه عظیم هویت بوده و ذات او ابعاد عاطفی دارد، مجددا نیازمند نوعی وحدت است. با توجه به این که آن ابعاد هویتی پیشین بشر؛ مثل قومیت، فردیت و امثال آن به واسطه گسترش جهانی شدن دچار زیان‌ها و آسیب‌های فراوانی شده، لذا اینها تنها عاملی هستند که می‌توانند به عنوان يك میراث بشری به این فرآیند كمك کنند.

البته دین و مذهب می‌توانند مجددا کثرت را به وحدت تبدیل کنند، منتها قطعا بایستی در نظر گرفت که در این زمینه مذاهب یا ادیان دارای ویژگی‌های خاصی باشند، چون متأسفانه بشریت در تجربه خود نشان داده است که دارای چنین پتانسیلی نبوده است. امروزه مسیحیت صرفا به عنوان بخشی از حیات بشری شناخته شده، ولی اسلام با توجه به جامعیتی که دارد می‌تواند در فرآیند جهانی شدن موقعیت ممتازی داشته باشد؛ خصوصا این که مسئله جهانی شدن، امروز چالش‌های عمیقی را در کشورهای اسلامی به وجود آورده و بسیاری هم معتقدند که فرآیند جهانی‌شدن اگر چه ممکن است موجب هضم و اضمحلال بسیاری از اجتماعات و جوامعی گردد که فاقد بنیان‌های عمیق دینی‌اند، ولی در کشورهای اسلامی به واسطه مبانی قوی دینی چالش عمیقی میان اسلام و فرآیند جهانی شدن به وجود می‌آید.

این خود می‌تواند نویدی باشد برای آنچه که به هر حال موضوع این جلسه نیز هست و قطعاً خود این قضیه نیازمند این است که ما رسالت‌های خود را در عصر حاضر به خوبی بشناسیم تا بتوانیم این خلأ را در فرآیند کثرت مجدداً جهان در فرآیند جهانی شدن پر کرده و مسئولیت آن را به عهده بگیریم.

حکومت جهانی اسلام و جهانی شدن

سید عبدالقیوم سجادی^۱

بنا به فراخوانی که عزیزان در چندی قبل داده بودند مقاله‌ای ارائه شد تحت عنوان «حکومت جهانی اسلام و جهانی شدن»، البته در آنجا هم اشاره شده بود که این نوشتار، فقط بسترسازی برای طرح عالمانه يك مسئله است و این که رابطه جهانی شدن و اسلام یا حکومت جهانی اسلام را چگونه می‌بینیم؟ در این جا با يك مقدمه کوتاه، گزارش اجمالی از ایده خودم را به اطلاع می‌رسانم: اساساً بحث جهانی شدن مقوله جدیدی نیست بلکه ریشه در تاریخ بشر دارد، اما در دنیای غرب بعد از دهه 70 میلادی به گفتمان مسلط در محافل علمی و آکادمیک تبدیل شده است. این مقوله در کشورهای جهان سوم - از جمله ایران - تشکیل داد. من جهانی شدن را از منظر تلاش بشر یا مکاتب بشری برای ارائه الگوی ایده آل حکومتی برای جوامع بشری تحلیل می‌کنم. ایدئولوژی‌ها اعم از بشری و الهی به نوعی اندیشه جهانی شدن را در درون خود دارند؛ مثلاً کمونیسم داعیه جهانی شدن حکومت مطلوب پرولتاریا را مطرح می‌کند، یا

^۱. عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی مؤسسه آموزشی عالی باقر العلوم.

لیبرالیسم پس از فروپاشی بلوک شرق به عنوان الگوی مسلط، سودای جهانگیر شدن خود را در سر می‌پروراند.

اما در این میان، يك تفاوت اساسی بین ایده جهانی شدن در میان مکاتب بشری و ادیان الهی وجود دارد و آن این‌که: مکاتب بشری داعیه عالم‌گیر شدن خود را از طریق فرآیند آزمون و خطا به اثبات می‌رسانند و الگوهای را هم در این باره ارائه می‌کند.

در دیدگاه رئالیستی اساساً پدیده جهانی شدن چیز جدیدی نیست، بلکه ادامه وضعیت دو جنگ سرد و قبل از آن است آقای تامپسون (Thompson) از جمله کسانی است که جهانی شدن را در این چهارچوب تحلیل می‌کند. دیدگاه رادیکالیسم عمدتاً نگرش انتقادی به پدیده جهانی شدن دارد، جهانی شدن از منظر رادیکال ادامه چهره جدید امپریالیسم سرمایه داری است و به تعبیر یکی از صاحب نظران این نحله فکری می‌گوید: اگر تامپسون می‌گوید امپریالیسم آخرین مرحله سرمایه داری است، من می‌گویم جهانی شدن آخرین مرحله امپریالیسم است. بنابراین در دیدگاه چپ و نگرش رادیکال، جهانی شدن پدیده‌ای است که در استمرار استعمار جدید سرمایه داری شکل می‌گیرد.

پرسش ما در میان این دو نگرش تا اندازه‌ای روشن است، اگر سؤال شود نسبت دین و جهانی شدن چگونه است، می‌گوییم: جهانی شدن اگر از دیدگاه رئالیستی مورد توجه قرار گیرد پدیده‌ای کاملاً متناقض و متعارض با دین و ایده حکومت دینی است، اما نگرش سومی هم وجود دارد که لیبرالیستی است و می‌گوید: جهانی شدن پدیده کاملاً جدیدی است که بعد از دهه 70 به وجود آمد هر چند که زمینه‌های تاریخی دارد. اما جهانی شدن عمدتاً در واقع عبارت است

از فشرده شدن فضا و زمان. پس از فروپاشی نظام دو قطبی می‌بینیم که همه ملل جهان در يك فضای واحد و فشرده تحت الگوی لیبرال - دموکراسی غرب قرار گرفته‌اند. البته در درون این وضعیت، مقاومت‌ها و چالش‌هایی هم بوده و هست. از این منظر پاسخ ما به این سؤال که نسبت دین و جهانی شدن چیست؟ دو وضعیت پیدا می‌کند: دیدگاهی که جهانی شدن را يك پروژه غربی و هدایت شده از سوی غرب می‌داند می‌گوید: جهانی‌شدن ظرفی است که مظلوف آن، آموزه‌های لیبرالی است و این آموزه‌ها باورهای دینی و اسلامی را به چالش می‌گیرد و در نهایت فرهنگ لیبرالیسم را بر دنیا مسلط می‌سازد. در این جا جهانی شدن در تعارض با ایده حکومت جهانی اسلام قرار می‌گیرد و اساسا جهانی شدن یعنی عالمگیر شدن آموزه‌های لیبرال دموکراسی غرب و اصول اقتصاد لیبرال.

اما يك دیدگاه دیگری هم در این جا وجود دارد و آن این که می‌گوید: ما نباید جهانی شدن را تا این حد بدبینانه تحلیل کنیم. بلکه جهانی شدن عبارت است از: وضعیتی که يك ایده یا يك آموزه فکری به سادگی و سهولت در آن واحد در دورترین نقاط دنیا امکان انتقال پیدا می‌کند، جهانی شدن یعنی این که ایده وقتی در يك مکان یا منطقه‌ای مطرح می‌شود حالت بومی و محلی ندارد بلکه تمام دنیا به عنوان مخاطبان این ایده شناخته می‌شوند. در این حالت این جهانی شدن زاده و مولود تکنولوژی جدید ارتباطات و تکنولوژی جدید عصر حاضر است. بنابراین هر کشوری یا فرهنگی که بتواند آموزه‌های خود را به صورت منطقی و رسا ارائه دهد می‌تواند شأنی برای مسلط شدن و برنده بودن داشته باشد. در این نگاه عمدتا این چنین گفته می‌شود. درست است که جهانی شدن امروزه

برای ما چالش و تهدید ایجاد می‌کند اما تهدیدآمیز بودن و یا چالش آفرین بودن آن به دلیل این است که تکنولوژی جدید اطلاعاتی و ارتباطی در اختیار سردمداران لیبرال قرار دارد، اما از طرف دیگر ما هم می‌توانیم پیام و صدای خود را در دنیا طنین انداز کنیم.

بنابراین در این دو نوع نگاه، باز تا اندازه‌ای وضعیت مشخص است اما به نظر می‌رسد که هر يك از این دو دیدگاه بخشی از واقعیت را مطرح می‌کند، زیرا حتی در حالتی که ما جهانی شدن را يك ابزار و يك ظرف بدانیم، مظلوف آن، آموزه‌های لیبرال در عصر حاضر است که آموزه‌ها و باورهای دینی و فرهنگ‌های ملی و منطقه‌ای سایر جوامع را به چالش می‌طلبد.

بحث را با مقایسه‌ای گذرا به ویژگی‌های حکومت جهانی اسلام و خصوصیات جهانی شدن ادامه می‌دهم. جهانی شدن را از ابعاد مختلف می‌توان مطالعه کرد، برخی از صاحب‌نظران به بعد اقتصادی جهانی شدن بیشتر توجه می‌کنند، در حالی که عده‌ای بر بعد فرهنگی و سیاسی آن تأکید دارند، بنابراین از هر منظری که بخواهیم جهانی شدن را تعریف کنیم يك سری ویژگی‌های خاصی برجسته‌تر به نظر می‌آید. با توجه به این که بحث سیاسی است من جهانی شدن را با تأکید بر ویژگی‌های سیاسی آن مطرح می‌کنم. قطع نظر از اختلاف مفهومی در تعریف جهانی شدن، آنچه مشخص است این است که جهانی شدن عبارت است از: وضعیتی که زمان و مکان و به عبارت دیگر فضا و زمان در يك فشردگی بسیار جدی قرار می‌گیرد و این مرزهای ملی و جغرافیایی که ملت‌ها را از هم تفکیک کرده به سوی کم رنگ‌شدن حرکت می‌کند. بنابراین مهم‌ترین ویژگی‌های جهانی شدن عبارت است از: 1- تسری فعالیت‌های برون

مرزی سیاسی؛ به این معنا که هر فعالیتی که در يك کشور صورت می‌گیرد یا هر ایده‌ای که در يك منطقه تولید می‌شود تأثیرات مستقیم و فوری در سایر کشورها و مناطق خواهد داشت. افزایش کنش متقابل که در واقع ناشی از توسعه ارتباطات و تکنولوژی اطلاعات، توسعه مسائل عام بشری يك سری مقوله‌هایی مانند ایدز و آلودگی محیط زیست، تروریسم و امثال این‌ها که به ملت و جامعه خاصی اختصاص ندارد در حال افزایش است. ما در گذشته می‌بینیم تنها دولت - ملت‌ها هستند که در سیاست جهانی تأثیر می‌گذاشتند، اما امروزه برخی از شبکه‌های غیردولتی و غیر رسمی، به سادگی تأثیرات بسیار جدی بر سیاست جهانی و بین‌المللی از خود به جای می‌گذارند. همین مسئله باعث می‌شود که حاکمیت ملت‌ها محدود و کوچک شود، یعنی اعمال حاکمیت وسیعی که قبل از این دولت - ملت‌ها می‌توانند انجام دهند عملاً در آن حد وسیع امکان‌پذیر نیست.

با توجه به این ویژگی‌ها حکومت جهانی یا حکومت عصر ظهور را چگونه می‌بینیم؟ به نظر بنده ایده جهانی‌شدن، در حالتی که ما از آن تفسیر ایدئولوژیک به عمل می‌آوریم روشن است، زیرا جهانی شدن یعنی جهان گیر نمودن آموزه‌های لیبرال، فرهنگ‌های ملی و از جمله فرهنگ اسلامی.

در آن حالتی که ما حتی جهانی‌شدن را به عنوان ظرف خالی از محتوا و يك ابزار در نظر بگیریم که از طریق آن می‌توان پیام و صدای خود را به مردم دنیا رساند باز هم با توجه به ماهیت کنونی جهانی شدن، آموزه‌های لیبرالی غرب، امکان عالم‌گیر شدن و از بین بردن مقاومت‌ها و چالش‌های منطقه‌ای را ندارد و در نهایت منجر به شکست خواهد شد. این جهانی شدن در واقع

انتظارات جوامع بشری را تأمین نخواهد کرد بلکه شکاف فقیر و غنی را تشدید خواهد نمود. یکی از اندیشوران این نکته را خیلی جالب توضیح می‌دهد و می‌گوید: این که جهانی شدن بحران معنا را به وجود می‌آورد به آن دلیل است که انسان معمولاً از طریق انتساب به دو عنصر زمان و مکان خود را هویت می‌دهد. انتساب به زمان یعنی ما در تاریخ فرزندان چه فرهنگی هستیم، جهانی‌شدن در صدد است این عنصر زمانی را از بین ببرد. انتساب به مکان هم این است که جوامع بشری از طریق انتساب به مرزهای ملی، خود را هویت می‌بخشید و جهانی‌شدن با از بین بردن هر دو عنصر موجب بحران معنا در جهان می‌شود و آن بحث تشدید نابرابری و در واقع شکاف شمال و جنوب و شکاف فقیر و غنی است. امروزه در اقتصاد لیبرال 80% از بهرهوری و امتیازهای اقتصاد آزاد تنها در اختیار 20% از ساکنان کره زمین است و 80% دیگر در اختیار 20% از مردم برخوردار است. و این بیانگر حداکثر شکافی است که در نهایت ممکن است به حد انفجار برسد.

اما ویژگی‌های حکومت جهانی اسلام با استناد به روایاتی که در این زمینه وجود دارد این هاست:

1- پیشرفت برق آسای علم و صنعت

ما عقلانیت را در جهانی شدن داریم اما عقلانیت جهانی شدن عقلانیت ابزاری است؛ عقلانیتی که جایی برای اخلاق باز نمی‌کند، در حالی که روایات عصر ظهور می‌گوید در هنگام ظهور، هم عقول بشری تکمیل می‌شود و هم اخلاق بشری. این در واقع امتیازی است که ما در شیعه می‌بینیم.

2- توسعه اقتصاد عدالت محور

امروزه توسعه اقتصادی یکی از دغدغه‌های جدی جوامع است و الگوی اقتصاد لیبرال هم جهانی شدن را مطرح می‌کند. امروزه پیوستن دولت‌ها به سازمان تجارت جهانی و رفتن به سمت خصوصی‌سازی و آزادسازی اقتصادی را شاهدیم در حالی که این اقتصاد نگاهی به عدالت ندارد و رفاه منهای عدالت اجتماعی را مطرح می‌کند. اما یکی از ویژگی‌های حکومت جهانی عصر ظهور، توسعه اقتصادی عدالت محور است. روایاتی که در این زمینه وجود دارد می‌گویند: در آن عصر تمام زمین گیاهانی را که می‌باید بیرون می‌داد خارج می‌کند و در اختیار بشر قرار می‌دهد. تمام معادن برای انسان کشف می‌شود و این يك نوع توسعه است، اما این توسعه همراه با عدالت است.

3- حاکمیت جهانی ارزش‌های اسلامی

یعنی ارزش‌های اسلامی نه از طریق تحمیل استراتژی که امروزه در جهانی شدن غرب شاهد آن هستیم، بلکه ظهور و بحث حکومت جهانی حضرت، زمانی مطرح می‌شود که بشر آمادگی پذیرش این مسئله را داشته باشد؛ یعنی بشر تجربه کرده باشد که حکومت‌های ملی و محلی برایشان چقدر زیان بار بوده و الگوی جهان شمول بشری که امروزه هم ما تحت عنوان جهانی شدن لیبرال آن را می‌بینیم چه اندازه برای بشر مشکل زا بوده و نمی‌تواند آمال و آرزوهای او را تأمین کند. در واقع انسان بعد از يك دوران سرخوردگی و يك تجربه کاملاً تلخ از الگوهای حکومت جهانی شدن، زمینه‌های پذیرش يك الگوی حکومت جهانی دینی را پیدا می‌کند لذا می‌بینیم که حاکمیت جهانی اسلام نه از طریق تحمیل بلکه از طریق پذیرش همگانی و اعلام بیعت همگان با صاحب این

حکومت مطرح می‌شود. امید که همه ما شاهد برقراری حکومت حضرت باشیم.

نکته هایی درباره جهانی شدن

نجف لكزایی^۱

برای استفاده بیشتر از فرصت من فقط بعضی از نکته هایی که به ذهنم رسید یادآوری می‌کنم، پس از آن بخش‌هایی از تحقیقی را که انجام شده خدمتان ارائه خواهم کرد.

1. شناخت موضوع

بحث جهانی شدن از مباحث مربوط به شناخت موضوعات محسوب می‌شود؛ یعنی اگر ما می‌خواهیم در قبال بحث جهانی شدن موضع‌گیری سلبی و یا ایجابی کنیم، نخست باید موضوع را به درستی بشناسیم.

2. نوظهور بودن جهانی‌سازی

^۱. مدرس دانشگاه و معاون آموزشی - پژوهشی مؤسسه آموزش عالی باقرالعلوم.

جهانی شدن و جهانی سازی هر دو، پدیده‌های جدیدی هستند، تأویل این پدیده‌های تازه به مفاهیم کهن برای ما مشکل معرفتی ایجاد می‌کند؛ یعنی این که پیچیدگی‌ها مربوط به شناخت این موضوعات را ممکن است فراموش کند؛ مثل بحث امپراتوری‌ها و بحث هم‌گرایی در سطح جهان.

اگر ما بحث جهانی شدن را به این مفاهیم تأویل ببریم خود را از فهمش دور کرده‌ایم. لذا باید توجه کنیم که این بحث جدیدی است؛ اگر چه زمینه‌هایی هم در گذشته داشته است.

3. ایده‌های گوناگون جهانی شدن

جهان ما يك امر ساختاری است و از مدیریت واحدی برخوردار نیست. لذا فرصت‌هایی را در اختیار بسیاری از افراد و کشورها قرار می‌دهد. و ما با جهانی‌سازی‌های مختلف رو به رو هستیم؛ یعنی همان‌طور که آمریکا دنبال جهانی‌سازی است و می‌خواهد ایده‌های خود را بر جهان حاکم کند، اروپا، روسیه و چین هم دنبال جهانی‌سازی‌اند. به عبارت دیگر: تمام کشورهایی که در عرصه تولید، ثروت و قدرت صاحب امتیازند می‌توانند دنبال جهانی‌سازی باشند. یکی از این‌ها هم دین اسلام و به ویژه تشیع است. کتابی اخیراً به نام ژئوپولیتیک شیعه به فارسی ترجمه شده که اثر بسیار جالبی است. آقای فرانسواتوال در مقدمه این کتاب می‌گوید: تنها گروهی که برای منافع ما غربی‌ها مشکل ایجاد می‌کند شیعیانند، چون در میان مسلمانان تنها شیعیان هستند که ادعای حکومت بر تمام جهان را دارند. از آن جا که این‌ها مدعی حاکمیت بر همه جهانند، لذا رودرروی ما قرار دارند. او ادامه می‌دهد: من

توجه سیاستمداران و خبرگان و ناظران غربی را به این مسئله جلب می‌کنم که از کنار موضع شیعه به آسانی رد نشوند. وی يك محقق فرانسوی است بر همین اساس موضع خود را چنین توجیه می‌کند: اگر من به ژئوپولیتیک می‌پردازم برای این است که ببینیم این شیعیان در کجا مستقر بوده و در آن سرزمین چه منابعی وجود دارد که این منابع برای جهان مهم است. پس از آن، قضیه شیعه در ایران، خلیج فارس، آمریکای میانه و لبنان را مطرح می‌کند. این ایده را هم باز مورد اشاره قرار می‌دهد که خاورمیانه به سمت شیعی‌گرایی می‌رود؛ حتی اهل سنت هم تحت تأثیر ایدئولوژی سیاسی شیعه قرار گرفته است. بنابراین تشیع هم می‌تواند نوعی از جهانی‌سازی را مطرح کند.

4. ناکامی جهانی شدن در ایجاد ارزش‌های مشترك

جهانی‌شدن به معنای ساختارشکنی که عرض کردم و امروزه هم وجود دارد به ایجاد ارزش‌های مشترك ختم نمی‌شود؛ یعنی جهانی شدن هویت‌سازی را دشوار می‌کند، اما موجب ایجاد ارزش‌های مشترك نمی‌شود. پنجاه و یا حتی بیست سال پیش هویت‌سازی می‌شد و جامعه‌پذیری سیاسی در کشورها به راحتی صورت می‌گرفت، امروزه این مسئله سخت شده و خانواده‌ها نمی‌توانند به آسانی مسئله هویت‌سازی را در قبال فرزندان خود انجام دهند. حکومت‌ها نیز نمی‌توانند از طریق مدارس، آموزش و پرورش، صدا و سیما دستگاه‌های ارتباط جمعی کار هویت‌سازی را دنبال کنند، چون انقلاب انفورماتیک و ارتباطات، مرزها را به میزان زیادی متزلزل کرده یا از بین برده و یا در حالت شیشه‌ای قرار داده است. البته به تناسب در خیلی از این کشورها - از

جمله اروپا - ایجاد اشکال می‌کند؛ در اروپا شاهد این هستیم که نسبت به فرهنگ آمریکایی همین نگرانی وجود دارد.

5. موانع جهانی شدن

جهانی سازی با موانع جدی‌ای روبه‌رو است که به جهانی‌شدن هم سرایت می‌کند. یکی از این موانع، بحث محلی‌گرایی یا بومی‌گرایی است. به همان میزانی که قدرت‌ها به دنبال مسلط کردن ایده‌های خودشان در سطح جهانند، حرکت‌های منطقه‌گرایی (بومی‌گرایی) هم تشدید می‌شود که مواردی از آن در همان سازمان‌های غیر دولتی یا حرکت‌های دینی - چه از نوع اسلامی و چه از نوع مسیحی - مشاهده می‌شود.

مسئله دیگری که باز باید به آن توجه کنیم بحث جامعه‌شناسی جهانی شدن است. همه افراد در کشورها و مناطق به یک میزان در معرض جهانی شدن و جهانی سازی نیستند. بسیاری از مناطقی که در جهان سوم قرار دارند هنوز در معرض جهانی شدن قرار نگرفته‌اند، زیرا دچار تأخر فرهنگی‌اند؛ مثلاً در کشور ما جاهایی داریم که اساساً روزنامه به این مناطق نمی‌رود و هنوز تحت پوشش شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی خودی هم نیست تا چه رسد به اینترنت؛ حتی بعضی از دانشگاه‌های عالی در بعضی از مناطق ایران هستند که هنوز با پدیده‌ای به نام اینترنت آشنایی نداشته و به آن دسترسی ندارند.

بنابراین مناطقی که دچار تأخر فرهنگی‌اند هنوز در معرض جهانی شدن قرار نگرفته‌اند. البته این فضیلتی برای آن‌ها نیست. لذا به هر میزان که یک جامعه و کشوری در تولید ثروت و قدرت و اندیشه سهم بیشتری داشته باشد فرصت‌های

بیشتری هم از بحث جهانی شدن نصیب او می‌شود. همان طور که اطلاع دارید، سهم کل کشورهای جهان اسلام در تولیدات فکری دنیا بسیار ناچیز است. شاید زیر 1 % است و حدود 50% تولیدات فکری در همه عرصه‌ها در ایالات متحده انجام می‌شود. حدود 12% در اروپای غربی و بقیه آن را بین روسیه، چین و برخی کشورهای دیگر تقسیم می‌کنند.

6. شهروند جهانی

نکته آخر این که یکی از پیامدهای جهانی شدن بحث شهروند جهانی است. واقعیت این است که هنوز مفهوم جهانی شدن مورد اجماع نیست، یعنی در مورد این پدیده با ابهام مفهومی روبه‌رو هستیم. البته شاید چنین انتظاری منطقی نباشد، زیرا مفاهیم نوعاً تهی هستند و معنایی می‌دهند که يك پژوهشگر یا محقق برای آن تعریف می‌کند. به همین خاطر در مباحث پژوهشی می‌گوییم: ابتدا تعریف هر مفهوم باید روشن شود تا بدانیم چه شاخص‌هایی را مدنظر قرار داده‌اید. اما به هر حال آن‌گونه که محققان رشته علوم سیاسی می‌گویند، جهانی‌شدن غیر از مفاهیمی از قبیل وابستگی متقابل، گرایش‌های متمرکز نظام جهانی، يك‌پارچگی جهانی و عمومیت یا جامعیت بین‌المللی شدن و جهان‌گرایی‌ای است. که قبلاً به کار می‌رفته است.

7- جنبه‌های منفی و مثبت جهانی شدن

جهانی‌شدن برای کشورهای ضعیف بیشتر پیامدهای منفی و برای کشورهای قدرت‌مند پیامدهای مثبت داشته است.

یکی از پیامدهای منفی جهانی‌شدن، کاهش اهمیت کالاهاى اولیه است، چون انقلاب بیوتکنولوژیک و میکروالکترونیک سبب از بین رفتن اهمیت این کالاها شده است. بنابراین کشورهایى که درآمد صادراتی این کالاها را مهم می‌دانستند و از این طریق خودشان را اداره می‌کردند، روز به روز دچار ضررهای بیشتری می‌شدند که نوعاً هم کشورهای جهان سوم هستند.

ضرر دوم جهانی‌شدن برای کشورهای ضعیف این است که جهانی‌شدن سبب کاهش نقش نیروی انسانی غیر متخصص شده و می‌شود. همان طور که می‌دانید کشورهای جهان سوم با انبوهی از نیروهای غیر متخصص مواجه‌اند. حرکتی که اخیراً در خود کشور ما در بعضی از سازمان‌ها در جهت بازخرید نیروهای متخصص آغاز شده به خاطر این است که این دستگاه‌ها ناگزیرند که از آنها استفاده نمایند.

مسئله سوم این است که جهانی‌شدن سبب عمل کردن کشورهای در حال توسعه بر اساس مقررات بازار جهانی خواهد شد. یکی از کارهایی که **WTO** (سازمان تجارت جهانی) انجام داد برداشتن نظام ترجیحات تا سال 1992 بود. مسائلی که در اقتصاد جهانی وجود دارد این است که با توجه به رقابت بین شرق و غرب يك سری ترجیحاتی در کشورهای جهان سوم و نظام اقتصاد جهانی و واردات و صادرات تعریف شده است، اما در سازمان تجارت جهانی بحثی که مطرح است این است که هیچ دلیلی ندارد که ما برای کشورهایى که حالا از نظر اقتصادی ضعیف‌اند امتیازاتی قائل شویم. فقط در يك دوره پنج

ساله برخی از تحفظها را از اینها می‌پذیرند تا این که خودشان را هر چه سریع‌تر به آن شرایطی برسانند که مورد نظر WTO است. ضمن این که اگر کشوری هم عضویت این سازمان را بپذیرد برای او موانعی ایجاد می‌کنند؛ مثل ایران که يك بار گفتند پرونده‌اش گم شد و در مجمع عمومی مطرح نشد. پس از آن با مخالفت آمریکا رو به رو شد. تازه وقتی در آن مجمع عمومی مورد پذیرش قرار می‌گیرد چندین سال طول می‌کشد تا قانن تجارت جهانی را با اقتصاد کشور مربوطه تطبیق دهند و مجدداً اعلام نظر کنند.

اگر بحث فاصله و نابرابری میان ملت‌ها وجود دارد، ولی امروزه يك الگو و سرمشق (پارادایم) جدیدی در روابط بین‌الملل در حال شکل‌گیری است که جبرانش می‌کند. یکی از پارادایم‌ها این است که چه کسی گفته است که همه باید به توسعه برسند، در حالی که قبل از این می‌گفتند: همه باید به توسعه برسند؟ توسعه بسیار مهم است، اما کشورهای قدرت‌مند می‌گویند: اصلاً قرار نیست که همه کشورها به توسعه برسند، زیرا توسعه محیط زیست را تخریب کرده و پیامدهای منفی دیگری دارد. لذا بعضی از کشورها نباید وارد روند توسعه شوند.

برای جهانی شدن پیامدهای مثبتی هم ذکر شده که از ذکر آن‌ها صرف نظر می‌کنیم. اگر بخواهیم بین پدیده جهانی شدن و حکومت امام مهدی (عج) مقایسه کنیم این مقایسه را در چند محور انجام می‌دهم: یکی از لحاظ مسائل فره‌نگی، علمی و دینی است. در حکومت جهانی امام مهدی (ع) ما شاهد يك حکومت جهانی به معنای واقعی‌اش خواهیم بود. ویژگی این حکومت جهانی عبارت است از: مدیریت، منبع کنترل، رشد علم (در بعضی از احادیث آمده است که دانش

از بیست و هفت بخش تشکیل شده تا زمان قبل از ظهور قائم دو بخش از این دانش آشکار می‌شود و هنگامی که قائم ظهور کند بیست و پنج بخش دیگر آشکار خواهد شد)، گسترش ارزش‌های دینی، توسعه اقتصادی و معیشتی، فراگیر شدن امنیت و افزایش بینش سیاسی.

به هر حال بحث جهانی‌شدن برای حوزه مخصوصا از نظر موضوع‌شناسی، اهمیت دارد. ما در بسیاری از پدیده‌های مدرن همین مشکل را داریم. گاهی اوقات با اظهارنظرهایی از سوی اساتیدمان روبه‌رو می‌شویم که آدم احساس می‌کند موضوع مورد تصور واقع نشده ولی حکم صادر شده است. بنابراین لازم است بیش از گذشته به موضوع‌شناسی در حوادث واقعه بپردازیم. اگر حوادث واقعه را از نظر موضوعی شناسیم با توجه به این که امروزه شناخت موضوع بخشی از حکم بوده و در صدور حکم مؤثر است، دچار مشکل خواهیم شد.

جهانی شدن؛ اسلام و مهدویت

دکتر علی رضا صدرا^۱

امروزه مسئله مهم جهان اسلام، تولید اندیشه است؛ یعنی اندیشه سخت‌افزاری (تولید قدرت اقتصادی) و نرم‌افزاری (تولید قدرت سیاسی و فرهنگی). برای تفهیم عقل ابزاری و فرهنگ ابزاری باید يك فرهنگ و اندیشه فرا ابزاری را چك كنيم که خود يك اندیشه انسانی و متعالی است. غرب در حال حاضر در تولید آن در مرحله صفر قرار دارد؛ یعنی اصلاً قدرت اندیشه ندارد، در حالی که بشر بدان محتاج است، چون انسان در دو قسمت موقعیت‌های خوبی دارد: تولید سخت‌افزاری و مدیریت.

یکی از مشکلات مهم جامعه امروزی، سوء مدیریت است؛ مثلاً طبق آماری که از کشور ژاپن در دست است با این که رشد اقتصادی‌اش 16% افزایش یافته، اما در آنجا 10% فساد، ناهنجاری، کشتار و خودکشی زیاد شده است، در صورتی که قاعدتاً اگر رشدی صورت می‌گیرد باید درست و انسانی باشد، یعنی هر چه رشد این عوامل بالا رود باید درصد بدی‌ها پایین بیاید. این روند نشان دهنده آن است که عقل، پیشرفت و دانش ابزاری مطرح است، نه دانش انسانی که فضائل و انسانیت را افزایش دهد. همه دنیا و فرهیختگان و مسئولان و رهبران دنیا مدعی ارتقای فضائل انسانی هستند، اما نمی‌توانند آن را تبیین کرده و تحقق دهند.

^۱ - عضو هیئت علمی مؤسسه آموزش عالی باقرالعلوم.

به نظر می‌رسد که قدرت اقتصادی و غیره در برابر قدرت اندیشه و علم چیزی نیست، بنابراین باید در جهت تولید اندیشه کوشش کرد که خوشبختانه قدم‌های خوبی برداشته شده است.

حرکت دیگری که لازم است این است که این اندیشه‌ها به هم وصل بشود، زیرا مشکلات کلان جامعه با تک‌اندیشی حل نمی‌شود. لذا باید هم اندیشی‌ها را گسترش داد.

آماري که ما در قم داریم چیزی حدود 260 مرکز پژوهشی وجود دارد که اگر با یکدیگر هماهنگ شده و همگرایی پیدا کنند، فعالیت‌ها به صورت تقسیم‌بندی شده انجام می‌گیرد. آن گاه می‌تواند موج و جریان فکری و فرهنگی ایجاد کند. به هر حال باید جایگاه خود را بباییم و رسالت مان را در چالش‌های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی معاصر به درستی انجام دهیم. برای این کار باید با مقتضیات زمان و خواسته‌های نسل جدید آشنا شویم تا بتوانیم راه حل‌های بهتری ارائه دهیم. گفتمان مهدویت - که همه ادیان و مذاهب به نوعی پذیرفته‌اند - در جامعه وجود دارد. آینده‌نگری، امید به آینده، بریدن از وضعیت موجود و امثال آن، مختص به هیچ مذهب، دین و مکتبی نیست، بلکه عام بوده و در دنیا آثار و شاخص‌های خاص خود را دارد. اما هر چه به طرف ادیان الهی، دین اسلام و مذهب شیعه حرکت می‌کنیم روشن‌تر می‌شود و گر نه در اصل قضیه این اشتراکات کاملاً وجود دارد، به تعبیر مولانا:

راه هموار است و زیرش دام‌ها قحط معنا در میان نام‌ها

اتفاقاً نظام مهدوی با نظام جهانی‌ای که اکنون مطرح است کاملاً متباین‌اند، اما

شبهات هایی نیز با هم دارند؛ مثل استبداد و اقتدار که ظاهرشان یکی است، ولی در باطن متناقض بوده و قابل جمع نیستند:

موسی و فرعون معنا را رهی ظاهر آن ره دارد و این را رهی حدود هزار سال پیش نویدی داده شده که بشر به حدی می‌رسد که مسائل مهمی مانند جهانی شدن را درک می‌کند. من بیشتر از نگرگاه فلسفه و اندیشه سیاسی بحث می‌کنم. همان طور که قبلاً نیز گفته شد سه مسئله مطرح است: جهان‌گرایی، جهانی‌شدن و جهانی‌سازی، یعنی روند و فرآیند. لذا هر کس به اندازه امکان و ادعایش تأثیرگذار است؛ اگر چه برخی هم می‌گویند: مهار دنیا در دست ما است. به هر حال ما هم می‌توانیم به اندازه خودمان تأثیرگذار باشیم. نکته دیگر این که بحث م‌هدویت سه عنوان دارد: گرایش، نگرش و نظریه. از دیدگاه ما نظام مهدوی به عنوان يك نظام برتر و کمال مطلوب است که توفیق الهی و آمادگی انسان‌ها در تحقق آن مؤثرند، یعنی تنها با آمادگی انسان تحقق می‌یابد. البته همین دغدغه‌ها و داعیه‌ها نشان می‌دهند که بشر قدم‌هایی را به جلو برمی‌دارد که می‌تواند در قالب‌های فراتر، خودش را سازماندهی کند. بنابراین تمام مکاتب باید امتحان بشوند. از معصوم نقل شده است که تمام ایسم‌ها باید بیایند و آزمایش خود را پس بدهند تا حجت بر همه تمام شود، یعنی کسی نگوید: اگر ما بودیم می‌توانستیم جهان را اداره کنیم.

نکته دیگر این که امید و آمادگی با دو علت می‌تواند افزایش پیدا کند: یکی ناامید شدن از ایسم‌ها، نظام‌ها، نظریات و نهادهای حاکم و دیگری خودسازی و تولید اندیشه قرآنی که به تعبیر «فیدل کاسترو»، نظام شرق شکست خورد و نظام

غربی هم در حال اضمحلال است و تنها راه نجات بشر اندیشه‌های قرآنی امام خمینی است.

به هر حال عده‌ای معتقد به يك نوع نظام خاصی اند و هر گروه باید راه حل را جست و جو کند تا در نهایت يك ایده و مکتب بتواند جهان را اداره کند. به طور کلی ما يك پدیده و يك ضد پدیده داریم؛ مثلاً ما يك هرج و مرج داریم و يك اقتدار. نظام مهدوی با جهانی سازی شباهت صوری دارند و ظاهراً در سطح گسترده‌ای رویکرد جهانی پیدا می‌کند. به تعبیر مولانا:

این صدف‌ها نیست در يك مرتبه در یکی دُر است و در دیگر شبه

بنابراین پدیده‌های سیاسی سه مرتبه وجودی دارند که قبل از آنها باید چند سؤال اصلی روشن شود تا بتوانیم دو پدیده یا دو نظام و نظریه سیاسی را با هم مقایسه کنیم:

سؤال اول: علت جهانی شدن چیست؟ آثار و تبعات آن کدام است؟ وغایت آن چگونه است؟

سؤال دوم: سازوکارها و ساختار جهانی سازی چیست؟ و راهبردها و روش آن کدام است؟ روشی که الان وجود دارد، تکه‌تکه کردن دولت‌ها و انداختن قدرت‌ها به جان هم‌دیگر است، در صورتی که اگر شمشیر بلند می‌شود باید موانع و ظالمین را از بین ببرد، نه مظلومین را. مظلوم‌کشی، بی‌عدالتی و تبعیض جهانی خود به خود وجود دارد.

بنابراین امروزه دو نوع سیاست داریم: سیاست طبیعی و سیاست انسانی. سیاست طبیعی از زمان ماکیاولی شروع شده که یکی از رکن‌های جدی جهانی

سازی است. سیاست طبیعی این است که انسان موجودی است طبیعی که این زندگی طبیعی‌اش را اداره می‌کند.

سیاست طبیعی یکی از ارکان و مبادی جهانی‌سازی است؛ یعنی حقیقت باید جهانی‌سازی را در اندیشه‌های ماکیاولی پیدا کنیم که پدر اندیشه‌های طبیعی است. شاخه دیگرش را در اندیشه‌هایی پیدا کنیم که تحت عنوان داروینسم سیاسی وارد شده و تنازعی است.

البته من معتقدم که در مورد ثروت و منابع باید از **آدام اسمیت** و نظریه او درباره جهانی‌سازی استفاده شود، (هر کس قدرت بیشتری دارد باید از این منابع استفاده کند).

در حال حاضر اروپا بیشترین داعیه توسعه را دارد. وقتی می‌گوید: جهانی‌سازی و جهان‌گرایی، یعنی وقتی از نظر اقتصادی توسعه پیدا کردیم از نظر فرهنگی و سیاسی هم پیشرفت‌هایی خواهیم کرد و در هیچ کدام از این پروژه‌ها اساساً فرهنگ، نقطه کلیدی نیست، بر خلاف تصویری که ما داریم.

البته بیشتر بحث ما فرهنگ است؛ یعنی فرهنگ را مبدأ و غایت و اقتصاد را وسیله تحقق آن می‌دانیم، نه این که فرهنگ کالا و ابزار اقتصاد باشد. بیشتر کشورهای اروپایی از لحاظ توسعه بدان نگاه می‌کنند، یعنی جهان‌گرایی را جهانی‌سازی اقتصاد می‌دانند. آمریکا بیشتر اقتصادسازی مدنظرش است؛ یعنی هرگاه اقتصاد غلبه پیدا کند قدرت بیشتر می‌شود، چون با تولید اندیشه در رأس هرم قدرت قرار می‌گیرند.

در حقیقت این اقتصادی‌سازی یا جهانی‌سازی که بیشتر توسعه را در نظر می‌گیرد، هرمنوتیک است. البته بحث مهدویت نیز مطرح می‌شود که جمهوری

اسلامی شبهی از این است که باید تعادل سازی، توسعه اقتصادی و تعالی فرهنگی تحقق پیدا کند تا بتواند ناهنجاری ها را کم کند. امروزه جمهوری اسلامی يك مرحله از زمینه سازی مقدماتی است. از نظر ما نظام جمهوری، نظامی است که می تواند این دو بعد را کاملاً پوشش دهد. البته نظام هایی که توسعه یافته هستند، وقتی میدان پیدا کنند این ها را به زیر سلطه خود می کشند که نهایتاً دو جریان تبدیل به يك جریان مسلط از طریق تسلط استثمار، استبداد، استکبار و استحقار ملت ها و فرهنگ های دیگر می شود. یکی هم از طریق توسعه اقتصادی فرهنگی و تعادل سیاسی است.

لزوما تفکر اساسی، ستمگری و ستمپذیری نیست، اما در تفکری که در حال حاضر بحث جهانی سازی را مطرح می کنند دو ایده مطرح است: توسعه و اقتصادی سازی. ولی در تفکر مهدویت بحث همبستگی انسانی است که به طور شبکه ای است نه سلطه طلبی، یعنی به نحو ولایت، هدایت، امامت و رهبری است. لذا به هیچ شخصی ظلم نمی شود و به طور عادلانه تقسیم کار می شود و منافع به طور مساوی تقسیم می گردد.

مشکلات فراوانی از قبیل مهاجرت افراد به جاه های دلخواه خود وجود دارد، لذا بحران آینده، بحران فقر و حاکمیت فقر و حکومت کارگران است که قدرت طلبان در حال حاضر ایجاد مانع می کنند. در صورتی که ضد آن ادعای اولیه است؛ مثل آن نظریه تسویه و برابر دیدن که خواستند امام علی و معاویه را با همین نظریه تسویه و برابر کنند، لذا گفتند: معاویه با علی یکی است و فرقی نمی کنند، همه در قبال اسلام مساوی اند. اما بعد که مسلط شدند، گفتند: این ها چه حرفی است؟

دقیقا شبیه همین مسئله در خراسان اتفاق افتاد که بعدا ابومسلم خراسانی از دل این‌ها درآمد و امویان را سرنگون کرد، یعنی دقیقا نظریه تسویه و برابری به نظریه‌ای تبدیل شد که نهایتا به نابودی بنی امیه منجر گشت. لذا نباید به طور ساده از این وقایع تاریخی بگذریم. نظامی که فعلاً مدنظر ماست نظام مهدوی است که خواهان توسعه نظامی متعادل و متعالی است، نه نظام متنازع و تكَ ساحتی.

من فکر می‌کنم که ارتباط معنوی با سرزمین و تاریخ قومی و منطقه‌ای می‌تواند در قالب‌های جهانی هم بازیابی شود، اگر هویت را به طرف معنا ببریم. آن یعنی دین را از صورت به سیرت، از ماده به معنا، از توسعه صرف به توسعه متعادل می‌برد. در آن صورت انسان، فرد، جمع، خانواده جهانی تا حدود زیادی حفظ می‌شوند. تشکیل این‌ها در يك شهر نیست که تمام ثروت و قدرت در آن جا جمع شوند، بلکه قدرت و ثروت در دنیا تقسیم می‌گردد. آن گاه بحث خدمت، امانت، هدایت و نهایت امامت مطرح می‌شود، نه سطله، حاکمیت و محکومیت. بنابراین به نظر می‌رسد که مهدویت، کانون م‌عنویت است و اندیشمندان باید آن را بازیابی کنند. لذا کسی موفق است که بتواند در معنویت و انسانیت و جهات متعالی انسان نظراتی را ارائه دهد که دربرگیرنده توسعه، پیشرفت مادی و تکنولوژیکی باشد، نه همچون رهبانیت و مسیحیت که ضد توسعه و پیشرفت است.

خلاصه بحث این است که اسلام و مهدویت، ضد تکنولوژی نیست، بلکه تکنولوژی را خیلی پیشرفت می‌دهد و پس از آن بین مادیت و معنویت تبادل و تعادل برقرار می‌کند. لذا باید همین دغدغه‌ها و داعیه‌ها را که در بعد نظریش

خیلی مهم است، يك مقدار در عمل خود پیاده کنیم.

حال اگر ما بتوانیم در نظام مقدس جمهوری اسلامی زمینه ساز الگوی اخلاق و دین باشیم و معنویت را با سیاست و مادیت درآمیازیم قطعا در دنیا مورد تأیید قرار خواهد گرفت و الگوها و آرمان‌هایی را ایجاد خواهد کرد.

مدرنیسم و جهانی شدن

سعید رحیمیان^۱

جهانی شدن، یکی از پیامدهای مدرنیسم و تجددگرایی است. اگر شاخصه‌های مدرنیسم را اصالت انسان یا عقلانیت محض و تقدس زدایی، بدانیم، جهانی شدن هم یکی از ویژگی‌های آن است؛ یعنی ایجاد يك تمدن، يك زبان و يا يك فرهنگ. البته گروهی، جهانی شدن را يك امر اجتناب‌پذیر و بعضی اجتناب‌ناپذیر می‌دانند، منتها می‌توان به صورت يك امر توصیفی درباره آن بحث کرد که آیا این جهانی شدن يك امر محتوم است یا نه؟ و آیا این روند يك سویه مطلوبی است و اگر بتوان جلوی آن را گرفت آیا مطلوب است که در جهت یا خلاف جهت آن تلاش کرد یا نه؟

آنچه فعلاً برای ما مهم است این است که ببینیم موقعیت دین در ارتباط با جهانی شدن چیست؟

آقای شایان در تعریفی که به نقل از رابرت رایش در کتابی به عنوان کار ملل مطرح شده می‌گوید: ما تحولی را تجربه می‌کنیم که اقتصاد و سیاست قرن آینده را ساختاری تازه خواهد داد و دیگر نه تکنولوژی ملی وجود خواهد داشت، نه

^۱. استادیار دانشگاه و رئیس مرکز پژوهش‌های فرهنگ اسلامی دانشگاه شیراز.

مؤسسه ملی و نه صنعت ملی. لذا آنچه در داخل محدوده مرزهای ملی با شما خواهد ماند، جمعیتی است که در آن زندگی می‌کنند. سال هاست که این مسئله مطرح شده که بحث جهانی شدن تنها محدود به علم، تکنولوژی، اقتصاد و صنعت نیست و در واقع همه در حال منحل شدن در يك نظام جهانی هستند، اما بحث اصلی در مورد وجوه فرهنگی و مطلوبیت و عدم مطلوبیت آن است.

از آنجا که به هر حال نخبگان می‌خواهند این وضعیت را بررسی کنند طبعاً یکی از وجوه تجدد و مدرنیسم، ایجاد و رشد نقادی در بشر است و طبعاً ما باید توقع نقادی وضعیت موجود را داشته باشیم. حدیث: «العالم بزمانه لا تهجم علیه اللوابس»؛ کسی که عالم به زمانش باشد، شبهات و ابهام‌ها بر او سیطره نمی‌افکند.» مبین همین مسئله است که موضوع و موقعیت دین در این زمینه چگونه است.

آقای دانگری در مقدمه کتابش می‌گوید: توسعه عظیم علم و تکنولوژی در دو سده اخیر شاهد پدید آمدن يك فرهنگ علمی بین‌المللی بوده است که دست در دست توسعه تولید علم پایه در اندازه‌های بین‌المللی دارد و این امر رفاه یا دست کم رفاه بالقوه بسیاری را به ارمغان آورده که کنار گذاشتنش نابخردانه است. از سوی دیگر این حرکت به سوی جهانی شدن خطر نابودی فرهنگ‌های محلی و معادل آن، تضعیف فرهنگی انسانیت را در بر دارد.

در ادامه می‌گوید: اگر همه جا همبرگرهای بی‌مزه - که حتی خوردنشان برای سلامتی مضر است - جای غذاهای خوش‌مزه محلی را بگیرد مایه تأسف بسیاری خواهد شد. بنابراین مسئله این است كه يك فرهنگ علمی بین‌المللی با همکاری همگان به وجود آید که بر پایه زبانی مشترك باشد تا ارتباط را تسهیل

کند، اما در عین حال از همبرگری شدن جوانب غیر علمی فرهنگ محلی جلوگیری شود.

در روایتی ذیل آیه شریفه بنابراین وقتی به آیه شریفه «فلینظر الإنسان الی طعامه» یعنی انسان باید به طعامش نگاه کند، آمده است که یکی از معانی این آیه، علمی است که انسان نسبت به این طعام دارد. حال اگر ما بخواهیم شبیه این تمثیل را در این مسئله جاری کنیم باید اندیشه، علم و مجاری فرهنگی انسان مورد نقادی بیشتری قرار گیرد.

به عبارت دیگر، آیا هاضمه بشر می‌تواند - طبق تعبیر ایشان - همبرگر فرهنگی را در خود حل کند یا نه؟

این بحث جنبه‌های دیگر هم دارد؛ از قبیل ارتباط جهانی شدن با بحران هویت، چون ظاهراً هویت پیدا کردن محلی، قومی و ملی با بحث جهانی شدن متعارض است. بحث گفت و گوی بین فرهنگ‌ها، با بحث ادیان و این‌که هویت هر دین در جریان جهانی شدن به چه صورت مطرح می‌شود تعارض دارد. تمام اینها مسائلی است که اساتید محترم در این جا به طرح آنها می‌پردازند.

احتمالاتی در باب جهانی شدن

دکتر مسعود سپهر^۱

سعی می‌کنم به صورت مختصر خلاصه‌ای از بحث و مشکلاتی که ممکن است در روند جهانی شدن برای دین پیش بیاید خدمتتان عرضه بدارم. وقتی ما از جهانی‌شدن صحبت می‌کنیم، بی تردید قسمت مهمی از آن، مقوله اقتصاد است، چون بازار جهانی می‌شود. این بازار، هم بازار کار و سرمایه است و هم بازار تولید، توزیع و مصرف.

عمده بحثی که در سازمان تجارت جهانی وجود دارد بر این اساس است که هر نوع مانعی که گردش آزاد کار و سرمایه و کالا را در دنیا محدود می‌کند باید از بین برود و مرزهای ملی مانعی برای تجارت جهانی نباشند.

دومین عرصه‌ای که در جهانی شدن مورد توجه هست ارتباطات است. زمانی يك کانال تلویزیون خیلی مهم بود، ولی الان صدها کانال تلویزیون وجود دارد، یا اینترنت دورترین قاره را ارزان‌تر و ساده‌تر از تلفن به هم مرتبط می‌کند. لذا انواع ارتباطات الکترونیك؛ حتی به صورت سی‌دی، نوار و غیره که دانش، فرهنگ، و غیره، را به صورت جهانی درآورده است. طبق آخرین اطلاعاتی که بنده مطالعه کردم 81% صفحات اینترنت به زبان انگلیسی است. این مسئله در

^۱. عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی شیراز.

واقع نشان دهنده يك سيطره عظيم - حتی زبانی - بر ارتباطات جهانی است.

مسئله سوم در بحث جهانی شدن مرزهای ملی است، یعنی در عرصه سیاست به انواع مختلف حاکمیت ملی به عنوان اصل مقدس و تخطی‌ناپذیر، به نوعی در حال فروپاشی است و جامعه جهانی به انواع مختلف در محدوده‌های ملی دخالت می‌کند. لذا يك جریان ادغام‌سازی در بعضی مناطق توسعه یافته‌تر - مثل اتحادیه اروپا و بعضی مناطق دیگر دنیا - دیده می‌شود. البته دولت‌های ملی به نحوی از حاکمیت خود نیز صرف‌نظر می‌کنند؛ مثلاً آمریکا در افغانستان، عراق و خلیج فارس حضور یافته و دنبال منافع خویش است و این دولت‌ها هم حساسیتی به حضور بیگانه ندارند.

بنابراین ما با يك موقعیت بسیار جدید و خطیری روبه‌رو هستیم و مسلماً آنچه که به عنوان دین و دین‌باوری و معنویت که امروزه در ذهن جهانیان است نمی‌تواند از این مسئله و اتفاقی که افتاده به دور باشد. آنچه بنده می‌خواهم عرض کنم این است که مسئله گمانه‌زنی‌ها مختلف و دلایل آن چیست و چه اتفاقاتی ممکن است در قبال این جهانی شدن رخ دهد؟

با بررسی‌هایی که انجام داده‌ام تصورم این است که پنج نوع عکس‌العمل و اتفاق در عرصه دین در مقابل جهانی شدن می‌افتد که در واقع احتمالات متفاوتی را هم در میان ملت ایجاد می‌کند. اما به هر حال آنچه فکر می‌کنم باید مورد بررسی قرار گیرد - و سؤال اصلی ما نیز هست - این است که فرجام این احتمالات چه خواهد بود و در حوزه‌های مختلف، کدام يك به عنوان جریان غالب باقی خواهد ماند:

(الف) تصور من این است که همان طور که يك زبان و يك فرهنگ غالب جا

می‌افتد، يك دين غالب هم جا می‌افتد. امروزه در سایت‌ها و شبکه‌های ماهواره‌ای، مسیحیت به عنوان دين مسلط و دینی که اکثریت مردم در دنیا به آن قائل‌اند و صاحبان تکنولوژی و پیش‌تازان جهانی‌شدن هم به آن معتقدند، به شدت مورد تتبع قرار می‌گیرد، اما بعضی از ابعادش مورد تلطیف واقع می‌شود. شما در جوان‌های ما هم می‌بینید که به نهادهای مسیحی توجه و عنایت پیدا می‌کنند. حداقل آن سوء نیتی که قبلاً بوده الان وجود ندارد.

البته در کنار این قضیه قدرت و حرکت صهیونیسم بی‌تأثیر نبوده است. تصورم این است که خود صهیونیسم جهانی هم در راه‌اندازی جهانی‌شدن دين و دين‌جهانی، تعمّدي داشته است که مستنداتش قابل بررسی است.

ب) دومین احتمالی که وجود دارد و با احتمال اول بی‌مناسبت نیست این است که با گسترش حوزه‌های دیگر هنرهای جهانی - مثل سکس - در سطح جهانی و غیره به تدریج محو می‌شود. یعنی دين جهانی لازم است، منتها آن دين جهانی، بی‌دینی باشد. این موضوع، دغدغه اصلی دين‌داران است. اگر شما به گفته‌های دين‌داران در خصوص مسئله جهانی‌شدن نگاه کنید، درمی‌یابید که نگرانی اصلی آنها در مورد ترویج فرهنگ بی‌دینی و دور شدن نسل‌های جدیدتر از دين و اباحه‌گری است که مخصوصاً در کشور ما به عنوان مواجهه با شرایط جهانی شنیده می‌شود و آن را به عنوان خطری که اسلام را تهدید می‌کند می‌نگرند. اما ما به عنوان احتمال، در شرایط جهانی‌شدن به آن نگاه می‌کنیم.

ج) سومین احتمالی که وجود دارد این است که ما به سمت يك دين جهانی می‌رویم؛ منتها نه با حذف یا تسلط يك دين، بلکه با آشتی دين‌ها، همان فرضی که در پلورالیسم دينی مطرح است؛ یعنی هیچ دینی به طور کامل حق نیست،

بلکه همه ادیان از جوهر حقیقت، برخوردارند و برای رسیدن به حقیقت راه‌های متعدد و متفاوتی وجود دارد که به مقصد واحدی می‌رسد. تکیه بر تجربه دینی به عنوان يك تجربه مشترك بشری و در کنار آن تکیه بر معنویت و عرفان به عنوان وجه مشترك تجربہ دینی از ویژگی‌های دیگر دین جهانی است.

امروز در دنیا هر مکتب عرفانی و جوه مختلف آن مانند: عرفان سرخپوستی، عرفان مولانا، عرفان هندی، یوگا، بودائیسیم و غیره که به نوعی دارای جوهر عرفانی هستند، مخصوصاً در جوامع توسعه یافته، بسیار گسترش پیدا کرده است که در واقع همه این‌ها سخن واحدی است که از گلوهای مختلف شنیده می‌شود؛ مثلاً پرفروش شدن کتاب «ترجمه مثنوی مولانا» در آمریکا نشان دهنده این است که چنین حرکتی در آمریکا (کشوری که بیشترین حرکت و فشار را در جهت جهانی‌شدن دارد) موضوع قابل توجه و اهمیتی است. بنابراین ملاحظه می‌کنیم که با شکل‌گیری روند جهانی شدن آن تصویری که در گذشته نسبت به ادیان مختلف وجود داشته کم‌کم رخت برمی‌بندد؛ مثلاً وقتی مجسمه بودا در افغانستان تخریب می‌شود همه ما به عنوان يك مسلمان اعتراض می‌کنیم که این کار اسلامی نیست، در حالی که در گذشته دور بت‌هایی که به دست سلطان محمود در بتکده‌های هندوستان می‌شکست دقیقاً همان مجسمه‌های بودا و مانند آن بود. بنابراین ما در روزگار کنونی، هندوها و بودایی‌ها را به چشم بت‌پرستان کافر نمی‌نگریم بلکه پاره‌ای از عناصر آیین آنها را هم بر حق می‌دانیم؛ یعنی معتقدیم آنها ریز بهره‌ای از حقیقت را دارند؛ حتی برخورد ما با مسیحیان و سرخپوستان و دیگر مذاهب با تساهل و تسامح است. البته ممکن است این مسئله به همان داستان پلورالیسم دینی و تحمل یکدیگر و تأکید بر

مشترکات هم‌دیگر برگردد.

آنچه ما به عنوان ایده گفت و گوی تمدن‌ها مطرح می‌کنیم پیش فرض آن، پذیرش پلورالیسم دینی و داشتن بهره‌ای از حقیقت و نه کافر جدی بودن است که این هم در واقع دین جهانی خواهد بود.

(د) احتمال چهارمی که در واقع به عنوان نوع برخورد با مسئله جهانی شدن، قابل تصور است گسترش تعصب دینی و بنیان‌گرایی دینی است.

جهانی شدن هویت افراد را به شدت مورد تهدید قرار داده و از خودشان بیگانه می‌کند. طبیعی است که چنین حرکتی تولید عکس العملی خواهد کرد - هم‌چنان که کرده است - حتی ممکن است ملت‌های مختلف به آنچه متعلق به خودشان بوده با تعصب و غیرت بیشتری برخورد کنند. باز هم ما نشانه‌های این جریان را در گسترش انواع بنیادگرایی‌های دینی در حوزه اسلامی و غیراسلامی در جهان امروز شاهد هستیم؛ مثلاً در بین مسلمانان، عده زیادی از این‌که اتفاقی تحت عنوان شکستن مجسمه‌های بودا در افغانستان نیفتد حمایت می‌کنند، گروهی هم محکم می‌ایستند و مجسمه‌ها را منفجر می‌کنند و هیچ اتفاقی هم نمی‌افتد. خود این عکس العمل‌های متفاوت نشان دادن چراغ سبزی به جهانی شدن است. تحقیرها و فشارهایی که صورت می‌گیرد، چنین اتفاقی را تسریع می‌کند و این همان چیزی است که در يك حوزه وسیع‌تر تحت عنوان جنگ تمدن‌ها به عنوان يك چالش - که بالاخره رخ خواهد داد - در آینده جهانی شدن دیده می‌شود و دین را تحت تأثیر خود قرار خواهد داد.

(ه) اما احتمال پنجم که در جریان جهانی‌شدن قابل تصور است این که جریان جهانی شدن به طور قطع متأثر از اقتصاد است. حال اگر ما می‌بینیم که يك

سیاست یا فرهنگ، جهانی می‌شود تحت تأثیر و دنباله‌رو بازاری است که در حال جهانی شدن است؛ مثلاً اگر اتحادیه اروپا تشکیل می‌شود مبنایش اتحادیه زغال، آهن و بازار مشترك است.

به هر حال مطمئن هستیم که معنویت و دین یکی از نیازهای بشر است و طبیعتاً بازار بسیار خوبی هم دارد. بنابراین مسلماً بخشی از بازار جهانی به تولید، توزیع و مصرف کالای دین و معنویت به صورت يك امر جهانی اختصاص پیدا کرده و خواهد کرد. شما اگر مثلاً بین سایت‌های اینترنتی جست‌وجو کنید بخش زیادی از کالاهای سایت‌های خصوصی، مربوط به مسائل دینی است.

با توجه به این که دین نیازی است که با گسترش فراغت افراد نیاز بیشتری به آن پیدا می‌شود و از طرف دیگر وقتی افراد با چیز دیگری ارضا نشوند و از کالاهایی مانند سکس که يك بازار وسیع بین‌المللی دارد خسته شوند به دنبال کالای جدیدی می‌گردند. لذا آن چیزی که هدف بازار قرار خواهد گرفت قطعاً دین و معنویت و غیره خواهد بود. همچنان که این مسئله رو به گسترش نیز هست.

اینها احتمالاتی بود که در موضوع دین و جهانی‌شدن به ذهنم رسید. منتها باید توجه داشت که بسیاری از این احتمالات تا مدت‌ها در کنار يك‌دیگر، هم‌زیستی خواهند داشت، اما به نظر من با این پیش فرض كه بخش فطری انسان‌ها نمی‌تواند فارغ از معنویت باشد، راه حلی که به عنوان يك تجربه اختصاصی هر فرد در فرهنگ امروز گسترش پیدا کرده در همه ادیان مورد بحث قرار گرفته و در واقع راحل نهایی‌ای است که می‌تواند قسمت‌های مختلفی را آشتی

بدهد. ضمن این که با تسامحی که در تفکر دینی وجود دارد با ذات و واقعیت جهانی شدن هم ارتباط دارد و می‌تواند با بقیه جریان‌ها، همزیستی داشته باشد.

جهانی شدن و ارزش‌های دینی

دکتر محمدرضا دهشیری^۱

موضوع بحث، جهانی شدن و ارزش‌های دینی است. این موضوع از این لحاظ اهمیت دارد که بعد فرهنگی جهانی شدن تا حدودی کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

می‌دانید که جهانی شدن در عصر جدید فرهنگی، سه جنبه دارد: تبلیغات، ارتباطات و اطلاعات. منظور از تبلیغات، پیام رسانی و انتقال پیام، و ابزار سیاسی و توجیه تمام افکار عمومی است. منظور از ارتباطات، الگوسازی، فرهنگ‌سازی، ارزش‌سازی و همراه‌سازی است و منظور از اطلاعات، افزایش تعاملات علمی و ارتباط میان شبکه‌ای در جوامع مختلف است که زندگی معاصر به دلیل رسانه‌ای شدن شاهد آن است.

بنابراین می‌توانیم بگوییم که تبلیغات، ارتباطات و اطلاعات، تار و پود جامعه شبکه‌ای جدید را تشکیل می‌دهد که فرهنگ از اهمیت قابل توجه‌ای برخوردار است. اما در این فرآیند آیا جهانی شدن را بایستی به عنوان يك پروژه تلقی کرد که در صدد يك عنوان‌سازی فرهنگی است و غرب خواهان تحمیل يك سری ارزش‌ها و دیدگاه‌های خود به کشورها و جوامع اسلامی است که ارزش‌های

^۱. عضو هیئت علمی دانشکده بین‌الملل دانشگاه شیراز.

دینی را کنار بزنند و یا کمرنگ کند یا این که منظور از جهانی شدن يك فرآیند و پروسه است که در این فرآیند، همدلی، افرادی که دارای پیام هستند می‌توانند پیام خود را ارائه کنند. من معتقدم که باید به جهانی شدن به عنوان يك فرآیند نگاه کنیم که عده‌ای از آن سوء استفاده ابزاری می‌کنند، به دلیل این که ما هم بتوانیم در این فرآیند تأثیرگذار باشیم. منتها اگر چه ما قدرت سخت‌افزاری نداریم، اما می‌توانیم با بهره‌گیری از قدرت نرم‌افزاری و قدرت اندیشه‌ورزی که داریم در این فرآیند سهمیم. در این‌جاست که من بیشتر سعی می‌کنم بگویم که چگونه ما در این مسئله می‌توانیم ارزش‌های دینی خود را ارائه کنیم. گر چه مسلمان غربی‌ها در صدد این هستند که فرهنگ غربی را بر سایر فرهنگ‌ها مسلط کنند، ولی این امکان از ما گرفته نشده که بتوانیم ارزش‌های دینی خود را در جامعه اطلاعاتی جدید ارائه کنیم. با توجه به این مسئله من يك سلسله راهکارها را در این نشست مورد توجه قرار می‌دهم.

اولین راهکار را «مدیریت تحول» نام گذاری کرده‌ام. منظورم از آن این است که نه در برابر جهانی شدن تسلیم شده و بگوییم که این رودی خروشان است که ما را در بر می‌گیرد و نه بایستی در مقابلش مقاومت کنیم و هیچ‌گاه در صدد تبادل با محیط اطراف خود نباشیم، بلکه معتقدم - با توجه به این‌که تحولی در حال رخ دادن است - به مدیریت تحول بپردازیم.

منظور از مدیریت تحول این است که ما بتوانیم از عنصر زمان بهره لازم را ببریم. در مورد استفاده از عنصر زمان، عده‌ای زمان‌گریز بودند و از واقعیت فرار می‌کرده‌اند. عده‌ای نیز زمان‌پرست بودند، یعنی تسلیم زمان می‌شدند و عده‌ای هم زمان ستیز بودند که با زمانه به مقابله برمی‌خاستند. من معتقدم

بهترین رویکرد به زمان، زمان بندی زمان، آگاهی و زمان‌داری است، یعنی بتوانیم از امکانات و فرصت‌های موجود برای الگویابی و نمونه‌سازی استفاده کنیم و در این فرصت به تولید اندیشه و عمل هوشمندانه بپردازیم. برای این کار باید ضمن این‌که به ارزش زمان پی‌ببریم برنامه‌ریزی لازم را برای انتقال ارزش‌های خودمان داشته باشیم و بتوانیم با سرعت و با بهره‌گیری از فرصت‌ها به مقابله با تهدیدات بپردازیم. حالا این مدیریت تحول چگونه امکان‌پذیر است؟ در این خصوص باز چند نکته حایز اهمیت است:

(الف) در باب وضعیت جهانی شدن ما از قدرت نرم‌افزاری برخورداریم، لذا داریم و آن این است که نهضت ساده‌سازی را راه نینداختیم و نتوانستیم که مطالب و ارزش‌های خود را به گونه‌ای قابل فهم - چه در عرصه‌ای آکادمیک و چه مخاطبان عام - تبیین و بیان کنیم. بنابراین اگر بخواهیم در این فرآیند موفق باشیم باید مطالب خود را به زبان قابل پذیرش به جامعه جهانی ارائه کنیم تا نیاز به مقدمه و مؤخره نداشته باشیم.

به عبارت دیگر، يك نوع ارتباط «بین‌الذهانی» وجود داشته باشد که هر دو تلقی واحدی از مفاهیم مشترك داشته باشیم. لذا در این باره ما اقدام قابل توجهی را انجام نداده‌ایم و باید در مورد ساده‌سازی و به روزکردن و منطبق‌کردن واژه‌ها با استانداردهای بین‌المللی به گونه‌ای که قابل فهم و درك در عرصه بین‌المللی باشد تلاش کرد.

(ب) ما برای مدیریت بحران بایستی اعتدال داشته باشیم. اعتدال به معنای این است که دین به عنوان يك سلسله ارزش‌های قدسی و الهی است که نه در آن جزم‌اندیشی قرون وسطی‌ای است و نه ابزارانگاری مدرنیته که بخواهیم

ارزش‌ها را فراموش کنیم و فدای روش سازیم. این اعتدال و تعادل نیازمند این است که ما راهی بین طالبانیسم و سکولاریسم ارائه بدهیم که در واقع از آن عده‌ای به عنوان «راه سوم» نام برده‌اند. راه سوم یعنی راه میان انزوای رهبانی و شهوت پرستی و نفسانیت، راهی میان تحجر و قشری‌گری و غرب پرستی. در واقع راه سوم راه خلاقیت و تولید و اجتهاد و نواندیشی در عین اصول‌گرایی و ارزش‌مداری است؛ یعنی راه اطلاق‌گرایی بدون ریاکاری، راه عمل‌گرایی بدون عمل‌زدگی. راه نواندیشی بدون بدعت‌گذاری (ارتداد)، راه اصول‌گرایی بدون قشری‌گرایی و بنیادگرایی و راه آزاداندیشی بدون اباحی‌گری و شکاکیت. بنابراین همان اندیشه‌ای که ما از آن به عنوان «مردم سالاری دینی» نام می‌بریم به عنوان راه سوم می‌تواند در واقع دیدگاه اسلامی را به عنوان يك ایده اعتقادی معرفی کند. منتها در این خصوص، ساز و کارهای عملی و اجرایی اندیشیده نشده است؛ یعنی ممکن است مردم سالاری دینی با ساختارهایی قابل پیاده شدن باشد ولی باید بین عینیت و ذهنیت يك تعادلی برقرار کنیم تا این‌که خودمان اسیر ذهنیات نشویم.

ج) شیوه دیگری که مد نظر است این است که ما تعادل و تعاملی بین ملت‌ها، حکومت‌ها و جوامع مدنی برقرار کنیم؛ یعنی دیپلماسی سه گانه و سه جانبه، به طوری که ملت‌ها نباید از دولت‌ها جدا باشند. در عین حال باید جوامع مدنی در تعامل با ملت‌ها و دولت‌ها باشند. اگر ما بتوانیم يك تعادل و توازن بین این سه برقرار کنیم بر اساس فرمول $(g = 1/2 \text{ gt}^2 + v.t)$ خواهیم توانست سرعت عمل بیشتری را داشته باشیم و جرم و وزن بیشتری را در جامعه بین المللی داشته باشیم، لذا کشور و مجموعه‌ای از قدرت بیشتری برای تولید ارزش‌ها

برخوردار است که اولاً: جرم و وزن بیشتری داشته باشد، یعنی قطب علمی باشد. به نظر من زمانی می‌توانیم جرم خودمان را در عرصه بین‌المللی افزایش دهیم که توانِ اندیشه‌وران را در عرصه بین‌المللی افزایش دهیم و زمینه‌ای علمی را فراهم کرده باشیم.

بنابراین من معتقدم اگر این تعامل بین ملت‌ها و حکومت‌ها و جوامع مدنی برقرار شود امکان سرعت عمل بیشتری وجود دارد و سیستم می‌تواند به صورت شبکه‌ای عمل کند، یعنی ما بایستی اقداممان هم شبکه‌ای باشد. در این صورت است که مبادلات فرهنگی و ارزش‌های دینی به سهولت صورت می‌گیرد. ما با توجه به بهرمندی از شیوه‌های جذاب می‌توانیم در جهت هم‌گرایی و همکاری با سایر ملت‌ها گام برداریم:

بازسازی تمدنی:

نکته دیگری که در این فرایند به آن توجه می‌کنم بازسازی تمدنی است. منظورم از بازسازی تمدنی این است که با توجه به ارزش‌های متعالی اسلام بایستی بتوانیم اولاً اصول اخلاقی و ارزش‌های انسانی اسلام را در برخی نهادها و فعالیت‌ها تزریق کنیم؛ یعنی باید بتوانیم الگویی ارائه بدهیم که این اصول اخلاقی در نهادها و سیاست‌ها پیاده شود و بتواند همگام و همسو با آنها عمل کند؛ مثلاً اگر ما در عرصه اقتصادی می‌خواهیم اصول اخلاقی را رعایت کنیم بتوانیم سیاست‌هایی را تعبیه کنیم که هم پول افراد محفوظ بماند، هم اصول اخلاقی رعایت شود و هم اقتصاد سالم باشد.

بنابراین باید بتوانیم در این رابطه سیاست‌گذاری‌هایی بکنیم که بین ساختار

اقتصادی و ساختار سیاسی و کارکرد ارزش‌های دینی هم سویی وجود داشته باشد و در این صورت است که ما می‌توانیم به بازسازی تمدنی پرداخته و به بین‌المللی کردن ارزش‌های اخلاقی اهتمام ورزیم. با توجه به این که ارزش‌ها جهانی هستند دین می‌تواند به عنوان يك کانال انتقالی این ارزش‌ها عمل کرده و آن‌ها را به صورت جهان‌شمولی در عرصه بین‌المللی به مرحله ظهور برساند.

دفاع از تنوع فرهنگی

نهایتاً من معتقدم که اگر بخواهیم ارزش‌های دینی را در عرصه بین‌المللی ارائه کنیم باید از تنوع فرهنگی دفاع کنیم. بدین معنا که گر چه ارزش‌های دینی ما عام و جهان‌شمول هستند، ولی نافی تبادل فرهنگی با سایر ملت‌ها نیستند. بدین معنا که - مثلاً - اگر ارزش حق‌گرایی و عدالت‌جویی را مطرح می‌کنیم آن را منحصر به خودمان ندانیم بلکه سعی کنیم که آن را به عنوان مشترکات جامعه انسانی بیان کرده و همه را در آن دخیل بدانیم. این اقدامی روانی است که اگر دیگران احساس کنند که در این ارزش‌های الهی سهم هستند، مشارکت می‌کنند، ولی اگر آن را مختص خودمان کردیم و خاص‌گرایی را بر ارزش‌های دینی خود حاکم گردانیدیم در این صورت دیگران را به واکنش و عکس‌العمل وادار کرده‌ایم. البته این امر مستلزم این است که برنامه‌ریزی جدیدی بکنیم تا ارزش‌های عام و جهان‌شمول و مورد قبول همه ادیان و جوامع مطرح شود و شاهد این تنوع روش در عین وحدت ارزش باشیم.

بنابراین ما برای تبلیغ ارزش‌های دینی خود باید يك رویکرد مقابله‌گرانه داشته باشیم، نه رویکرد تسلیم. ما باید به مدیریت تحول در عصر جهانی شدن بپردازیم تا بتوانیم به انتقال پیام و مبادله کلام با جهان خارج دست یابیم.

جهانی شدن و ادیان الهی

دکتر زاهد زاهدانی^۱

ابتدا باید از دیدگاه جامعه‌شناختی بررسی کنیم که مسئله جهانی شدن ممکن است چگونه اتفاق بیفتد و یا در حال اتفاق افتادن است؟ از طرف دیگر، نقش ادیان الهی در جریان جهانی شدن چه خواهد بود؟

به نظر می‌رسد که پدیده جهانی شدن امر محتومی تلقی می‌شود. طرح مبحث جهانی شدن در مراکز مختلف علمی و نوشتن کتاب‌ها و ایراد سخنرانی‌های مختلف نشان از این دارد که اندیشمندان دنیا به این نتیجه رسیده‌اند که چنین اتفاقی در حال وقوع است. جهانی شدن جنبه‌های مختلفی دارد؛ مانند اقتصاد، محیط زیست، سیاست و جنبه‌های دیگر که بعضی از آنها در حال شکل گرفتن است و برخی هم مانند اقتصاد، اتفاق افتاده است.

بنابراین بعضی از ابعاد جهانی شدن تحقق پیدا کرده است، اما آنچه امروز بیشتر دغدغه خاطر جهانیان است؛ به خصوص کسانی که بر اسب جهانی شدن سوارند، تسری يك فرهنگ واحد بر کل عالم است؛ یعنی وقتی صحبت از جهانی شدن می‌کنند بیشتر نظرشان این است که چون اقتصاد تقریباً گسترش

^۱. عضو هیئت علمی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه شیراز.

پیدا کرده از لحاظ سیاسی هم ادعا می‌کنند که حاکمیت دنیا را به دست گرفته‌اند. از لحاظ فرهنگی هم فرهنگ واحدی را بر کل جهان حاکم می‌کنند که همه ظاهراً اعضای يك خانواده یا يك دهکده جهانی بشوند.

حالا ببینیم چه چیزی اتفاق می‌افتد و چه مکانیزمی وجود دارد که می‌تواند این اتفاق را تسهیل کرده یا به انجام برساند.

اولین مطلبی که برای تشکیل يك گروه و تشکل اجتماعی مورد نیاز است این است که تشکیل‌دهندگان گروه باید احساس نیاز واحدی داشته و فکر کنند که این گروه وقتی تشکیل شد نیازی را برایشان مرتفع می‌کند، بعد از آن هدفی ترسیم می‌شود. بنابراین دومین قدم، هدف گروه است.

وقتی که هدف مشخص شد باید اندیشید که چگونه و با چه راهکاری به هم اتصال و ارتباط پیدا کنیم، لذا راهکار اتصال را هم مطرح می‌کنند. به هر تقدیر این اتصال از طریق آن راهکار اتفاق می‌افتد، هدف محقق می‌شود و نیاز مرتفع می‌گردد. این پروسه‌ای است که در کل دنیا اتفاق می‌افتد و از تشکیل گروه‌های کوچک دو نفره شروع می‌شود تا گروه‌های بزرگتر.

ما در جوامع امروزی شاهد همزیستی، هماهنگی و ترکیب گروه‌های متعددی هستیم که اهداف واحدی را دنبال می‌کنند؛ دانشگاه از گروه‌های مختلف علمی با هدف‌های جزئی مربوط به خودشان در کنار هم جمع شده‌اند. این گروه‌ها در يك واحد دانشکده‌ای هدف خاصی را دنبال می‌کنند. دانشکده‌ها در کنار هم دانشگاه را می‌سازند. دانشگاه با مجموعه شهر و گروه‌های دیگر در ارتباط با هم قرار می‌گیرند و يك واحدی به نام «شهر» تشکیل می‌دهند بعد استان، کشور و امروز صحبت از جهان است. بحث این است که هرگاه این گروه‌ها تشکیل شود و به

هم اتصال پیدا کنند جهان به صورت يك واحد در می‌آید.

لذا جامعه جهانی باید نیازی را مرتفع کند، چون اگر نیازی به تشکیل جامعه جهانی نداشته باشیم دنبالش نمی‌رویم. برای رسیدن به آن نیاز باید هدفی مشخص شود و بعد راهکاری ارائه دهیم که مورد توافق همه باشد.

ارزش‌ها در حقیقت اهدافی هستند. که ما می‌خواهیم به آنها برسیم. در مورد راهکارها هنجارهایی را در پیش روی داریم. اگر هنجارها بتوانند رفع نیاز بکنند ارزشمندند؛ یعنی اگر ما ارزش‌هایی را در جامعه معین کنیم که نیازهایمان را مرتفع نسازند مشتری پیدا نمی‌کنند.

به عبارت دیگر، غیر از این‌که این سه عنصر ضروری است، نیازها، هنجارها، ارزش‌ها و هماهنگی بین این سه عنصر هم از اهمیت خاصی برخوردارند، لذا نمی‌توانیم بگویم که هر نیازی با هر هدف، ارزش و یا هر هنجاری نمی‌تواند يك ترکیب را به وجود بیاورد، بلکه باید با هم هماهنگ شوند و این ایجاد تناسب گاهی به صورت طبیعی اتفاق می‌افتد و زمانی به صورت مصنوعی. نیازها، ارزش‌ها و هنجارها تقریباً به صورت طبیعی شکل می‌گیرند. نیاز این است که نسل نویی متولد شود. ارزش این است که نسل نو در خانواده اتفاق بیفتد؛ مثل فرزند نامشروع و مشروع. هنجار این است که ازدواج صورت گیرد. اینها به صورت طبیعی در طول تاریخ با تجربه و خطایی که اتفاق افتاده شکل خودش را پیدا کرده و يك نظام خانوادگی‌ای ترکیب شده و شکل گرفته است. همه واحدهای اجتماعی‌ای که ما تشکیل می‌دهیم طبیعی نیستند، واحدهای مصنوعی هم وجود دارد؛ مثل دانشگاه. به طور کلی سازمان‌هایی که ما می‌سازیم، سازمان‌های مصنوعی‌اند.

به عبارت دیگر، باید نیازها، ارزش‌ها و هنجارهای سازمان‌ها را با هم هماهنگ، طراحی و مهندسی کنیم. در اینجا باید این سه عامل را مهندسی کنیم تا سازمانی تحقق پیدا کند. لذا در ارتباط با جهانی شدن نمی‌توانیم بگوییم که يك امر طبیعی است و خود به خود اتفاق خواهد افتاد؛ زیرا اگر يك گروه انحصارگر بخواهند آن را ایجاد کنند، دیگران تحملش نمی‌کنند. پس می‌باید در يك تعامل اجتماعی اتفاق بیفتد تا جامعه جهانی به این مهندسی ارتباطات دست پیدا کند و بعد در يك ترکیب آگاهانه و طراحی شده، اینها را با هم هماهنگ کند. بنابراین وقتی ما در سطح جهانی نیازها، ارزش‌ها و هنجارهایمان یکی نشود، نمی‌توانیم به صورت انحصاری تحمیلی با یال و کوپال نشان دادن جامعه جهانی را شکل دهیم. آن چه که بنده اعتقاد دارم این است که اگر بنا باشد جامعه جهانی با این خصوصیات (با هماهنگی بین این سه عنصر نیاز، ارزش و هنجار) و با توافق بین‌المللی بدون زور و بدون فشار تحقق پیدا کند هیچ راهی جز گذر از ادیان الهی ندارد، زیرا در همه جوامع، دین و نهاد دین منشأ تأمین و تولید ارزش‌های اجتماعی است، یعنی اگر جوامع - حتی جامعه بت‌پرست - را بررسی کنید می‌بینید که ارزش‌ها از طریق ادیان شکل می‌گیرند و هنجارها از طریق ادیان نشر می‌یابند و سنت‌های آنها دینی است. بنابراین نیازها را با ادیان تعریف می‌کنند، چون می‌خواهند ارزش‌ها و هنجارهایشان را توجیه کنند.

طبیعی است ادیان مختلفی که در اجتماعات مختلف صورت گرفته و با این سه مورد و طبیعت و فطرت انسانی هماهنگ نیستند ادیان محدود، ناپایدار و گذرا بوده‌اند؛ چنان که ما می‌گوییم بت‌پرستی امروزه دیگر به آن شکل که کسی بت بسازد و در مقابلش خضوع کند وجود ندارد، چون در گذر زمان با تجربه به

انسان ثابت شده است که آن موضوع و هنجار، رفع کننده نیازی نیست. بنابراین ادیانی که نتوانستند هماهنگی بین این سه را به وجود آورند خود به خود حذف شده‌اند، اما دین‌هایی که توانسته‌اند در سطح بین‌المللی بیشترین نفوذ را داشته باشند، ادیانی‌اند که بین این سه عامل، ارتباط متناسب و حقیقی برقرار کردند، یعنی به مشکلات جامعه جواب داده و نیازهایشان را رفع کرده است.

باز اگر نگاهی به سابقه دنیا بکنیم در می‌یابیم که فقط دو دین توانسته‌اند در زمان خود حکومت جهانی درست کنند، یعنی به اصطلاح، جهانی سازی پدیده جدیدی نیست، بلکه در طول تاریخ اتفاق افتاده است. در زمانی که مسیحیت بر اروپا حاکم بود وحدتی عمومی بین قاره آفریقا و حوزه مدیترانه به وجود آورد و همین شد يك حکومت واحدی شد که کلیسایی که در رُم قرار داشت مرکز آن به حساب می‌آمد. منتها بعد به علت این که این دین تحریف شد و نیازها، ارزش‌ها، و هنجارهایی که به مردم القا کرد نیازهای حقیقی نبودند در مقابلش قیام شد و شکست خورد و از هم تلاشی شد.

دومین دینی که توانست حکومت جهانی ایجاد کند دین اسلام بود. دین اسلام با تأسیس مرکز خلافت ابتدا در دمشق و بعد در بغداد توانست پهنه متمدن جهان آن روز را به صورت يك پارچه و تحت يك اقتدار سیاسی و حکومتی درآورد. اما آن هم تلاشی شد، زیرا آنچه به اسم اسلام به مردم آن زمان دیکته می‌شد اسلام واقعی نبود. به همین مناسبت باز در مقابل مظلومی که به اسم دین اتفاق می‌افتاد قیام‌ها صورت گرفت. نیازها و ارزش‌هایی که آن ادیان تعریف می‌کردند غیر واقعی بود، لذا قیام‌ها اتفاق افتاد و از هم تلاشی شد.

امروز من اعتقاد دارم به علت وجود این سوابق، تنها همان ادیان الهی هستند که

می‌توانند وحدت مجدد در دنیا ایجاد بکنند. البته مشروط بر این که نیازها، هنجارها و ارزش‌ها را درست تعریف کنند، یعنی دینی که در حقیقت دین ناب و دین حقیقی باشد. بنابراین هر گروهی که قادر باشد نیازها، ارزش‌ها و هنجارها را متناسب با واقعیت خارجی در يك قالب خارجی و دینی متناسب با ادیان الهی تعریف کند به نظر می‌رسد که قادر باشد يك فرهنگ جهانی مورد توافق همه به وجود آورد.

اسطوره‌های رویین‌تنان در تهاجمات فرهنگی

دکتر بهرام طوسی^۱

اسطوره عبارت است از: داستان‌ها یا افسانه‌های بسیار کهن که اکثراً جزء باورها و اعتقادهای دینی مردم زمان خود بودند. اساس پیدایش اسطوره را می‌توان فلسفه دانست، یعنی کنجکاوی انسان برای یافتن اصل و ماهیت دنیا و هستی و پدیده‌های اطرافش. جالب این که اسطوره‌ها اکثراً سرشار از حکمت، معرفت، فلسفه، علوم روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، ظرافت و عزت است.

تمام اسطوره‌های واقعی از مفاهیم عالی و عبرت‌انگیز در مورد مسائل مورد نیاز بشر است.

باید بین اسطوره‌ها و داستان‌های قهرمانی با قصه‌های عامیانه و داستان‌های عمومی فرق گذاشت. خانم سوزان گویری در اسطوره می‌تران می‌نویسد: نباید اسطوره را خیال یا غیرواقعی دانست، زیرا اسطوره‌ها محتوای خود را از وقایع بزرگ ازلی، مرگ و حیات و آفرینش انسان و گیاه و حیوان می‌گیرند و آنچه مهم است صحت تاریخی اسطوره‌ها نیست، بلکه، مفهوم ارزشی آنها است که نزد خود داشته یا دارند و آنچه اسطوره را اساساً متمایز می‌سازد کاربرد آن است.

اسطوره‌ها دلایل دینی خوانده می‌شدند که فعالیت‌های قوای ما فوق طبیعت را

^۱ - عضو هیئت علمی دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد.

شرح می‌دهند و تصور می‌شود که این برخواندن، موجب آزاد شدن یا فعالیت آن نیروها شوند. اسطوره‌ها در حقیقت، تمام یا قسمت عمده‌ای از فرهنگ بومی مردم را تشکیل می‌دهند. هیچ ملتی نمی‌خواهد در برابر هجوم فرهنگی ملت‌ها و اقوام دیگر جا مانده و از فرهنگ خود تهی بماند. همیشه به خاطر این موضوع در طول تاریخ، درگیری‌ها، نبردها و جنگ‌های آشکار و پنهان درگرفته و همه جا پیروزی با فرهنگ‌های دینی و ملی بوده است، مگر در آن‌جا که قوم محلی و بومی به کلی نابود شده باشند.

مثلاً: بعد از این که اسکندر به ایران حمله کرد تلاش پیگیری برای نابودی فرهنگ این سرزمین به عمل آورد و در يك مورد سی هزار جوان ایرانی را وادار به آموختن زبان یونانی کرد و سپس فرمان داد آنان را با خوی جنگی و نظامی، طبق آداب خودش آشنا کنند، ولی علی‌رغم تلاش فراوانی که توسط خود اسکندر و سلوکیان (جانشینان وی) برای نشر و تبلیغ آداب و رسوم یونانی به عمل می‌آمد، ایرانیان برای پاسبانی از هویت و فرهنگ خود برخاستند. و در مدت کوتاهی پس از آغاز فرومان‌روایی سلوکیان کوشیدند تا خود را از نفوذ غرب برهانند. این کار با پیروزی فرهاد دوم اشکانی بر آخرین سپاه پادشاه سلوکیان، صورت گرفت.

اما يك طرف دیگر قضیه که بسیار هم جالب است این است که همیشه در این کشاکش‌های جدی، هر دو طرف، فرهنگ تهاجم را از يك‌دیگر می‌گیرند و این مسئله طبق قانون تکامل است که اساس آفرینش را تشکیل می‌دهد. اسلام می‌فرماید: وای به حال کسی که امروزش با دیروزش مساوی باشد و گامی به جلو نگذارد.

در طول تاریخ، آنان که پرچمداران تمدن و فرهنگ خود بودند، پیوسته طی

جنگ‌ها و درگیری‌های متعدد از یکدیگر تأثیر می‌پذیرفتند و گام‌هایی در پیشرفت و بهبود فرهنگ خود برمی داشتند. گفته می‌شود که به خلاف تبلیغات شرق شناسان غربی، فرهنگ و تمدن یونان از تمدن ایرانی تأثیرپذیر بوده است؛ حتی افکار سقراط و اطرافیان‌ش تحت تأثیر افکار زرتشت قرار دارد. طبق گفته همسفر سقراط، سقراط نیز خیلی از تعلیمات زرتشت پیامبر، دین توحیدی ایرانیان را همراه خود داشته است. تأثیرات متقابل اسلام، ایران، تشیع و فرهنگ ایرانی نیز چنین است که هر دو هم‌پای هم منجر به بزرگ‌ترین و با شکوه‌ترین تمدن دوره تاریخ یعنی تمدن اسلامی در سده‌های اولیه شدند.

در این‌جا سخن در مورد این تأثیر و تفسیرها نیست، بلکه می‌خواهیم راه‌هایی را پیشنهاد کنیم که چگونه باید از هر پدیده سست، مبتذل و بی ارزش جلوگیری کرد، و گرنه اصول تمدن غربی می‌تواند برای ما نیز که صاحبان برترین تمدن‌های جهان یعنی اسلام هستیم سودمند باشد. تهاجمات بی وقفه و کنترل نشده همیشه همراه با بدآموزی‌ها و لجام گسیخته‌هایی می‌باشد که حاصلی جز بی بند و باری و آشفتگی و نکبت و بدبختی به دنبال ندارد، زیرا تا زمانی که ملتی در چهارچوب آداب و سنن نیاکان خود قرار دارد تا حد زیادی از آسیب‌های اجتماعی مصون می‌ماند.

حدود بیست سال قبل در انگلستان تقلید از فرهنگ آمریکایی و پوشیدن لباس «لی» و لباس گاوچران‌ها، موبلند کردن یا هیپی‌گری و امثال آن شیوع پیدا کرده بود. لذا دولت انگلستان که نسبت به ظواهر اجتماعی خیلی متعصب‌اند ناچار شد تنبیه بدنی را که در مدارس تحریم کرده بود مجدداً به خاطر همین مسئله برقرار کند.

بنابراین اگر بخواهیم فرهنگ، دین، ملیت و مملکت ما از تهاجم‌ها و

بدآموزی‌های بیگانه مصون بماند اولین کار، پرورش دین و ارزش‌های ملی آن است که به آسانی و تن‌پروری میسر نمی‌شود. لذا اگر در پرورش اولیه فرزندان خود کوتاهی و سهل‌انگاری کرده و با چیزهای مثبت و نیکو ذهن آنها را پر نکنیم با کوچک‌ترین انگیزه‌ای به هر طرف جذب می‌شوند. امروز زمزمه جهانی شدن به منظور استقرار يك فرهنگ، ساخته و پرداخته شده و عموماً فرهنگ غربی در جهان جریان دارد و چون در برگیرنده همه فرهنگ‌ها نیست باعث تضعیف فرهنگ‌های دیگر می‌شود و حاصل آن توقف تکامل فرهنگ‌ها و بی‌رنگ شدن آنها در برابر فرهنگ چیره خواهد بود و به تدریج از بین خواهد رفت. لذا کشورهای فقیر را از نظر اقتصادی فقیرتر و وابسته‌تر خواهد کرد.

ما از نظر این که امروز باید در دهکده جهانی زندگی کنیم ناچاریم که در همه تحولات و تحریکات جمعی ملل دنیا شرکت داشته باشیم، ولی در عین حال می‌خواهیم هویت، فرهنگ و دین خود را هم حفظ کنیم. اگر چه برای حفظ خودمان تقویت نیروی نظامی و کسب قدرت لازم است، ولی کافی نیست. همان‌طور که در مقاله‌ای در کنفرانس بین‌المللی اساتید زبان فارسی در دانشگاه تهران مطرح کردم؛ یکی از بهترین راه‌های کسب قدرت، اتحاد کشورهای منطقه است که یکی از راه‌های کمک به تحقق‌ها از طریق بازسازی نفوذ زبان فارسی در کشورهای اطراف است که روزی زبان رسمی آنها بوده است و چون پیشینه فرهنگی این کشورها به هم مربوط است می‌توان مقدمات این اتحاد را فراهم کرد. بیش از يك هزار مؤسسه زبان فارسی در هندوستان است. زبان فارسی در منطقه هندوستان پیشینه پرکاری دارد و بیش از يك هزار سال مردم

بسیاری در این منطقه به زبان فارسی سخن می‌گویند؛ حتی اشعار حافظ و سعدی و عرفای ایرانی را از حفظ دارند. به زبان خودشان صحبت می‌کنند ولی در بین سخنانشان اشعاری از عرفا و شعرای ایرانی را به عنوان چاشنی می‌آورند. امروزه آمریکا قدرت مخرب خود را که متأسفانه به بی‌راه کشیده شده مدیون اتحاد بیش از پنجاه کشور و ایالت است.

یکی از اساسی‌ترین راه‌های کسب قدرت نیز تحریک کردن کودکان و جوانان کشورهاست که از این راه می‌توان قدرتی مواجه با هر تجاوزکاری را با درصدها بالایی به دست آورد. اگر ما هویت ملی و فرهنگی قوی خود را داشته باشیم می‌توانیم در تعاملات جهانی شرکت کنیم، بدون این که آسیب زیادی هم ببینیم. کشورهای مالزی، سنگاپور و ژاپن فرهنگ غربی را پذیرفته‌اند، در عین حال ارزش‌های فرهنگی خود را هم به خوبی حفظ کرده‌اند، یعنی در عین استفاده از مزایای تمدن غربی از هویت خود نیز تهی نشده‌اند. در اساطیر کشورهای مختلف روایت‌هایی هستند که هیچ چیز بر آنها کارگر نیست؛ مانند اسفندیار، آشیل، زیگموند و غیره. اگر قبول کنید که بسیاری از اشعار حماسه‌های پهلوانی‌ها، ضرب‌المثل‌ها، افسانه‌ها، اسطوره‌ها و غیره جنبه تمثیل و نمادین داشته و گویای اشاره و کنایه‌ای حکیمانه هستند، متوجه بسیاری از اسرار روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و غیره در اساطیر خواهید شد. روایتی که هیچ چیز به او کارگر نیست الزاماً نباید به اشیای فیزیکی مانند نیزه، گرز، و گلوله کلاشینکف مسلح باشد. ببینیم یکی دو تا از این افسانه‌ها چه می‌گویند:

آشیل یکی از پهلوانان اساطیری یونان و یکی از جنگجویانی است که در

اردو کشی های جنگ «تروا» شرکت کرد و جان خود را بر سر فتح آن شهر از دست داد. به قول «پیری پال» افسانه آشیل یکی از قوی ترین و قدیمی ترین افسانه های یونانی است. آشیل فرزند پلی، پادشاه شهر فقیری بود که موجودی خاکی و فناپذیر بوده و از طرف پدر به زئوس، خدای خدایان می رسد. مادر او دختر اسیانوس خدا بانوی اقیانوس ها بود. فتیس می گوید: مادر آشیل در کودکی او را در آب استریل رودخانه زیرزمینی چشمه حقیقت که در تاریکی قرار دارد شست و شو داد. خاصیت این آب این بود که هر کس یا هر چیز که در آن فرو می رود روپین تن می شود، منتها چون هنگام فرو کردن پاشنه پای آشیل در دست او بود آب به آن قسمت نرسید و فقط این نقطه از بدن آشیل آسیب پذیر باقی ماند. در داستان، هنگام شست و شو چشم های خود را می بندد و آب به آنها نمی رسد و او از این قسمت ها نیز آسیب پذیر باقی می ماند.

بنابراین در تمام این داستان ها این مادر است که در کودکی فرزند خود را آسیب ناپذیر می سازد و در قسمت هایی که مادر کوتاهی کرده در همان قسمت ها طفل آسیب پذیر باقی می ماند، به طوری که در جوانی و در هنگامی که نهالی برومند می شود در اثر همان نقطه ضعف، نابود می گردد. لذا سرتاسر این افسانه ها حکمت، روان شناسی و تربیت کودک است.

دو نکته در این جا قابل یادآوری است:

اول: مقام والای مادر که بالاترین مقام ها در تربیت کودک است. معمولاً همه پیشرفت های مرد را زن بدون تکلف پایه گذاری می کند. بدین جهت زن و مادر در حماسه ها دارای اجر و مقام والایی اند.

برای مثال زن در شاهنامه به بالاترین و والاترین مقام ها توصیف شده است.

در نامه باستان، فردوسی از دلاوری و هوشیاری زنان به ویژه زنان ایران پیوسته سخن به میان آمده است و علاوه بر اشاره به پاکی، پارسایی، عصمت و عفتشان، آنان را هوشیار و غمگسار می‌داند.

وی از زنان بزرگ ایران چنان سخن می‌گوید که گویی سخن از بانویی به میان آورده که دلاورانه و آگاهانه در دربار ستمکارانی چون یزید داد سخن می‌دهد و ارکان حکومت مستبدانه آنان را به باد می‌دهد.

دوم: آشنایی با بزرگان علم و دین و هنر و سیاست. همیشه الگوهای خوب و مثبت به جوانان می‌دهد. دادن آگاهی از عظمت و بزرگی‌های گذشتگان و دادن الگوهای اصیل همت و شجاعت و دلاوری و از خودگذشتگی و فداکاری برای مردم و اجتماع و ایجاد محیط و طرز فکر در کودکان و جوانان باعث می‌شود که در مقابل تهاجم‌های بیگانگان کمی تأمل کنند و به سادگی تسلیم نشوند. ادبیات ما سرشار از حکمت، بزرگ منشی، ایستادگی و قدرت روحی انسان است:

برو دست رستم ببند	نبندد بر او دست چرخ بلند
و گر چرخ گوید مرا کین ز اوست	به گرز گرانش ببرند گوش

به قول حافظ:

من نه آنم که زبونی کشم از چرخ و فلک چرخ بر هم زنم از جز به مرادم گرد

آیا ماهواره می‌تواند در این بندها تأثیر بگذارد. چند نفر از جوانان ما با

داستان‌های شاهنامه فردوسی، گلستان و بوستان سعدی، کلیله و دمنه و غیره آشنا هستند؟

چه تعداد از جوانان با تاریخ ادبیات کلاسیک و سنتی ما پیوند داشته و از زیبایی‌های کلامی و لطایف زبان و موسیقی‌های ایرانی لذت می‌برد؟ در حالی که کتاب‌های قصه کودکان، بازار کتاب را پر کرده و اکثراً آنها تک مانده است؛ گربه چکمه‌پوش، شئل قرمزی، خاله خرסה، ماجراهای تنبل، که همه با تصاویر رنگارنگ و لباس‌ها و رفتارهای بد یا غلط در پیش چشم فرزندان ماست. از کارتون‌های تلویزیون چه خبر؟ بل و سباستین، حاج زنبور عسل، سفید برفی، هفت کوتوله، و داستان‌های دیگر؟ در بازار کتاب کودکان و نوجوانان اثری از ماجراهای توحیدی و انسان ساز رستم و مبارزه با دیو فساد و تباهی، دلاوری‌های پهلوانان شاهنامه، شاهکارهای مردان و زنان دلاور و فرهیخته‌ای چون تهمینه، رودابه و دیگران که می‌توانند امیدبخش دختران جوان بوده و آنان را از افسردگی و احساس پوچی برهاند وجود ندارد.

در تلویزیون يك کارتون از دلیران دیوستیز تنگستان، طراران، پتیان، یعقوب لیث و بابک خرم‌دین که چون خلیفه ستمگر دستور داد او را مثله کرده و دست و پایش را قطع کنند يك دستش را که بریدند با دست دیگرش خون را به صورتش مالید. خلیفه پرسید: چه می‌کنی؟ گفت: می‌خواهم صورتم را که در اثر خونریزی رنگش پریده، نبینی و فکر نکنی که از تو ترسیده‌ام. یا در تلویزیون ما چیزی در درباره آرش کمانگیر و دیگران وجود ندارد.

برای ایستادن در برابر تهاجم فرهنگی و پرهیز از آفت‌های جهانی شدن آیا می‌توان به جوان گفت: نبین، گوش نکن، نخوان؟ ذهن و فکر انسان به گونه‌ای

خلق شده که در ابتدا مانند لوح سفید، هر چه را ببیند و بشنود بر آن نقش می‌بندد و برای همه عمر در ذهن حك می‌شود: «العلم فی الصغر كالنقش فی الحجر». بنابراین اگر کودک در دامن مادر و در دبستان، هویت ملی، دینی، قومی و میهنی خود را کامل‌تر یابد و در چشمه حقیقت غوطه ور شود رویین تن خواهد شد و هجوم‌های فرهنگی بیگانه کمتر در او اثر می‌کند. در اینجا باید توجه کنیم که فقط يك بعد از این‌ها به تنهایی کافی نیست و نمی‌تواند به طور همه جانبه کارساز باشد.

نکته جالب این‌که تربیت عملی مادران قابل کنترل نیست، ولی تربیت دبستانی و دبیرستانی باید کاملاً غنی باشد. چندی پیش در یکی از برنامه‌های «تا مهر» سخن در مورد میزان آشنایی جوانان با فرهیختگان گذشته ایران بود. گزارش‌گر در خیابان با چندین جوان راهنمایی و دبیرستان برخورد کرد و پرسید: کدام يك از بزرگان گذشته ایران را می‌شناسید؟ پاسخ‌ها بدون استثنا هیچ بود و چون علت را جویا می‌شد می‌گفت: نمی‌دانم، دنبالش نرفتم، علاقه‌ای نداشتم و چیزی مانند آن. آیا انتظار دارید این جوان تهی از خود و تهی از هویت خود، چه بدانند؟

ایرانی افتخار دارد که خداوند اولین دین توحیدی را در خاک به او واگذارده است. ایرانیان معتقد بودند که کشورشان اهورایی یعنی قدسی و خدایی است و هیچ چیز نمی‌تواند در آن نفوذ کند. ما باید باور کنیم و این باور باعث می‌شود که بدانیم چگونه در مقابل تهاجمات بایستیم.

پادشاهان ایران - طبق روایات ما - پیامبران نامرسلی بودند لکن خداوند فرشتگانی را برای تدبیر امورشان می‌گماشت. در تاریخ طبری آمده است:

هنگامی که پادشاهی منحرف می‌شد خداوند فرشتگان را از او دور می‌کرد و جزو زیان دیدگان به حساب می‌آمد، به همین سبب بود که طومار پادشاهی در کشور ما برچیده شد. ایران ما دلاورانی چون «آریابوزن» دارد که تا آخرین نفس با سربازانش در برابر اسکندر مقدونی متجاوز ایستادگی کرد. اما تعداد این دلاوران و پاسداران این مرز و بوم بی نهایت است و همیشه بوده و اکنون هم هست.

در همین سال‌های اخیر دیدیم که چگونه اقوام و ادیان مختلف از مسلمان، زرتشتی، یهودی، آشوری و ارمنی در دوران جنگ تحمیلی در مقابل دشمن ایستادند.

در آخر عرض کنم که هدف ما از طرح این نکته‌ها حمایت از ملیّت و ناسیونالیسم افراطی نیست، بلکه می‌گوییم ما کشوری هستیم که دارای افتخارات بزرگی بوده و دانشمندانمان پایه‌گذاران تمام علوم جدید جهانند و هنوز نامشان در دنیا مطرح است. جوان‌های ما امروز مدال‌های المپیاد دنیا را دارند. بنابراین بایستی این جوان‌ها را با این افتخارات خودمان با مسائل ملی، هویتی و دینی خودمان عمیقاً آشنا بکنیم، به طوری که دیگر هیچ وقت نیازمند ایجاد چیزهای مصنوعی در مقابلشان برای مبارزه با هجوم‌های فرهنگی نباشیم.

فرایند جهانی شدن

دکتر سعید معیدفر^۱

باعث مباحث بنده است که در جوار بارگاه امام رضا (ع) و در محضر اساتید و عزیزان اهل علم و دانش هستم. بنده قصد سخنرانی ندارم ولی چون تکلیف کرده‌اند؛ مطالبی را در مورد این کنگره عرض می‌کنم. واقعا جای تشکر دارد که در حوزه‌های علمی و دانشگاه‌های ما - خصوصا پس از انقلاب - توجه بسیار ویژه‌ای نسبت به مسائل جهانی به وجود آمده و من این استقبال را میمون و مبارك می‌دانم. البته پیش از انقلاب هم واقعا توجه به این مسائل در میان دین‌پژوهان ما در حوزه و دانشگاه وجود داشت و به نظر من انقلاب اسلامی هم به عنوان یکی از نمونه‌های بارز رویکردی است که در میان دین‌پژوهان به این مسئله بزرگی که در جهان ما اتفاق می‌افتد ایجاد شده و يك پدیده بسیار منحصر به فردی است که در دنیایی که بحث از تحولات مادی، اقتصادی و جهانی شدن در حوزه ارتباطات پیش آمده به وقوع پیوست.

به يك معنا برخی گفته‌اند اساسا انسان موجودی است که ماهیتی در خود و ماهیتی برای خود دارد؛ به قول برخی از روان‌شناسان اجتماعی: انسان از دو من تشکیل شده یکی من مفعولی و دیگری من فاعلی. من فاعلی در واقع فردی است که بیشتر خودش را در تربیت خودش می‌شناسد؛ خودش را به عنوان فردی احساس می‌کند که دارای استقلال، اراده و ویژگی‌های خاص فردی است.

^۱. جامعه‌شناس و رئیس پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

من مفعولی یعنی موقعیتی که برای خود اوست که از آغاز خلقت وجود داشته و این ویژگی است که او را پیوسته علی رغم فضای تنگ و محیط خاص فردی به دنیای ماورای خودش وصل می‌کرده، یعنی بشریت از آغاز هم پیوسته دغدغه قرار گرفتن در جمع بزرگ جهانی را داشته است. اگر چه می‌توان گفت که تعصبات فردی و گاهی قومی هم داشته، ولی به هر حال قافله تمدن بشری حاکی از آن است که انسان‌ها دائماً در حال مبادله اطلاعات و تمدن خودشان بوده‌اند.

یکی از متفکران می‌گوید: اگر زندگی يك فرد از آغاز تا انتها و هنگام خواب را تحلیل بکنید هر بخشی از فعالیتی او که انجام می‌دهد متعلق به يك تمدن و يك منطقه‌ای از دنیاست، هر ابزاری که استفاده می‌کند مال يك قسمت از دنیاست. البته در گذشته هم این وضعیت وجود داشته، لذا این ویژگی برای خود بودن انسان باعث شده که اساساً انسان از همان ابتدا با پدیده جهانی‌شدن مواجه باشد، منتها امروزه درباره جهانی‌شدن اعتقاد بر این است که باید به صورت ویژه به آن نگاه شود و با آنچه در گذشته بوده تفاوت دارد. این است که هر چه جهان جلوتر آمده، به سمت فشردگی بیشتر کشیده شده است؛ مثلاً بحث دهکده جهانی، مسئله مهمی است. یعنی انسان‌ها يك جا نماندند، بلکه پیوسته تحول یافتند و این تحول در عصرهای علمی و فن آوری باعث شده تا فاصله‌ای که به لحاظ جغرافیایی بر نام انسان‌ها و اجتماعاتشان حاکم بوده و حتی بین من فردی فاصله بسیار کوتاه‌تری پیدا کند.

تحولی که از عصر انقلاب صنعتی - به ویژه در دنیای معاصر - اتفاق افتاده، باعث شده تا انسان‌هایی که می‌بایست در گذشته فاصله‌های بسیار وسیع و

زمان‌های بسیار زیادی را طی می‌کردند تا در این فرایند جهانی‌شدن نقش آفرینی داشته باشند زودتر نقش خود را شناخته و ایفا کنند. لذا با امکانات، ابزارها و فن‌آوری‌هایی که به وجود می‌آمده این امکان هست که تك تك آدم‌ها در این فرایند جهانی‌شدن قرار بگیرند.

جالب این جاست که اگر انسان آرای فلاسفه یونانی را مطالعه کند می‌بیند که تمام آن فلسفه‌هایی که امروز تحت عنوان تکثرگرایی، نسبیت و امثال آن وجود دارد در گذشته هم در فلسفه وجود داشته و چیز جدیدی نیست. در واقع نسبی‌گرایی‌ای که امروز بحث پست مدرنیستی است (خصوصاً از دهه‌های سی و چهل قرن جدید) مطرح شده در روزگوان کهن هم میان فلاسفه وجود داشته است. اما اتفاقی که افتاده این است که قبلاً به خاطر همین که جهان و جغرافیای آن و امکانات و ابزارها مانع از این بود که همه افراد در این جریان قرار بگیرند و تنها افرادی مثل بوعلی‌سینا بایستی با تمام تلاش و انگیزه‌های وسیع خود حرکت می‌کرد تا بتواند يك دیدگاه یا سندی پیدا کند و از آن بهره ببرد، به همین دلیل تعداد اندکی در جریان این جهانی‌شدن و تحولات آن قرار می‌گرفتند، ولی امروز با امکانات و ابزارهای ارتباطاتی به سهولت انجام می‌پذیرد و تك تك آدم‌ها در این جریان قرار می‌گیرند. طبعاً وقتی این جهانی‌شدن زیر نظر عده محدودی که از پختگی و تجربه برخوردارند اتفاق بیفتد، می‌تواند منشأ آثار خیر هم باشد، چون مبادله‌ای که مثلاً بین فلاسفه اسلامی و فلاسفه یونانی اتفاق افتاد باعث توسعه فلسفه اسلامی هم شد و بعداً همین انتقال فلسفه در غرب هم باعث رشد فلسفه غرب گردید و فلسفه غرب هم مدیون فلسفه اسلامی است، ولی به هر حال آن تبادل عمدتاً در میان نخبگان

فکری و دانشوران و فلاسفه بود.

ولی امروزه امکانات، ابزارها و پیشرفت تکنولوژی باعث شده که فرزندان ما در جریان این جهانی شدن قرار بگیرند. پس از يك جهت می‌تواند میمون و مبارك و از جهت دیگر خطرآفرین باشد. طبیعی است که اگر افرادی که تجربه و پختگی لازم را ندارند در جریان جهانی شدن قرار بگیرند، هویت و موقعیت خودشان را از دست می‌دهند، ولی آیا می‌توان جلوی این فرایند را که باعث شده جوانان هر لحظه از آخرین اطلاعات و اخبار دنیا و محیط پیرامون و دورتر از خودشان مطلع شوند، بگیریم؟ در خصوص جهانی شدن دو دیدگاه مطرح است: برخی معتقدند که رسانه همان پیام است، یعنی امروز فرایند تکنولوژی ارتباطات و توسعه‌ای که در پیش آمده و در اختیار صاحبان اقتصاد جهانی است باعث می‌شود که فرهنگ هم به تبع آن اشاعه پیدا کند.

به عبارت دیگر: توسعه ارتباطات و رسانه باعث توسعه محتوای کالا هم می‌شود. لذا تا جایی که ممکن است باید جلوی این توسعه ارتباط را بگیریم، چون آنچه از طریق این وسایل منتقل می‌شود تبلیغ غیر است، یعنی همراه این تمدن، فرهنگ هم انتقال پیدا می‌کند. مرزی بین فرهنگ و تمدن نیست، وقتی یکی می‌گوید: رسانه همان پیام است، یعنی بین فرهنگ و تمدن فاصله‌ای نیست، هر کسی این تمدن را پذیرفت فرهنگ آن را هم خواهد پذیرفت.

اما يك عده نظریه دیگری دارند، مثلاً «رابینسون» در این زمینه معتقد است، درست است که خصوصاً در آغاز فرایند جهانی شدن رسانه، پیام فرهنگی هم همراه خودش دارد اما در واقع افق‌های روشنی هم دیده می‌شود که این افق‌ها حاکی از این است که فرهنگ و تمدن متمایزند. تمدن امری است جهانی، اما

فرهنگ - به قول ماکس دوبرل - امری است ملی و متعلق به هویت‌های کوچک فرهنگ، پایه تولید و خلاقیتش گروه‌های کوچک‌اند، نه گروه‌های بزرگ. هیچ‌گاه فرهنگ در عرصه جهانی ساخته نمی‌شود، بلکه در عرصه گروه‌های کوچک ساخته می‌شود. این خانواده است که بیشترین تأثیر را در فرهنگ دارد. همان‌طور که اشاره کردند همه ما می‌دانیم که واقعا زندگی خانوادگی ما چقدر تأثیر عمیقی در شخصیت خود ما دارد. همین الان هر خانواده‌ای می‌تواند به قوت بگوید که شخصیت و منش اعضای آن خانواده به بچه‌ها منتقل بشود؛ خصوصا در جامعه‌ای مثل ما که خانواده نقش بسیار عظیمی در فرهنگ‌سازی و انتقال فرهنگ دارد. بنابراین پایگله فرهنگ عرصه جهانی نیست، برخلاف تمدن که عرصه‌اش جهانی است.

بنابراین جامعه‌شناسان معتقدند که فرایند جهانی شدن در دوره جدید از قرن نوزدهم از يك نوع رویکرد قانون‌گرایانه شروع شده است. البته برخی شخصیت‌های جامعه‌شناس؛ مثل کانت معتقد بودند که اساسا دین‌های قبلی منسوخ شدند و ما به يك جامعه‌شناسی نیاز داریم که پایه دین آینده بشریت را هم خواهد گذاشت و این دین هم دینی عام و جهان شمول است. دیری نپایید که از پایان قرن نوزدهم قضیه ناسیونالیسم آغاز شد و عرصه‌ای که قبلاً عرصه عمومی دیده می‌شد عرصه ملی دیده شد، یعنی تئوری‌ها عمدتاً در چارچوب يك جامعه خاص تدوین و طراحی شد.

رویکرد بعدی که از آغاز جنگ جهانی اول و دوم شروع شد رویکرد جهان‌گرایی و عام‌گرایی است، یعنی همه باید شکل غرب و دنیای جدید بشوند؛ حتی در ایران خیلی‌ها معتقدند که پیداشدن حکومت رضاخان، پایه اصلی فرایند

غرب‌زدگی و غرب‌خواهی بود، لذا در ایران يك نوع گرایش جهانی به وجود آمد؛ اما معتقدند رویکرد جدیدی که در جهانی شدن به وجود آمده يك رویکرد قوم‌گرایانه است، یعنی این ابزارها و تکنولوژی هرچه گسترده‌تر و سهل‌تر گردد، همه می‌توانند درگیر آن شوند؛ مثلاً افراد حتی در خانه خودشان هم می‌توانند در انتقال و تولید فرهنگ مشارکت داشته باشند، یعنی الان هر کس پشت کامپیوترش می‌نشیند می‌تواند بر به کل فرهنگ جهانی تأثیر بگذارد. بنابراین فرهنگ مجدداً دوباره كوچك می‌شود. این‌جاست که هر کس تولید بکند می‌تواند در این عرصه جهانی وارد شود؛ مثل يك مغازه بقالی‌ای که قبلاً در يك روستا همه باید از او خرید می‌کردند و نمی‌توانستند انتخاب بکنند، یعنی بقال هر گونه که می‌خواست با افراد برخورد می‌کرده و هر کالایی که داشت به افراد غالب می‌کرد، اما الان بازاری به وجود آمده که همه افراد کالاهای خودشان را عرضه می‌کنند، طبیعی است که در این بازار بسیار بزرگ هر کس کالای بهتری در اختیار داشته باشد می‌تواند تأثیرگذار باشد. بنابراین، تأثیر ابزار و رسانه در این فرهنگ جهانی شدن کاهش یافته و فرهنگ اهمیت پیدا می‌کند. رابینسون می‌گوید:

جهانی شدن فرایندی است که عملاً در آن فرهنگ بر تمدن و اصالت غلبه پیدا می‌کند. من فکر می‌کنم که جهانی شدن يك فرصت است؛ خصوصاً برای جوامعی که تاکنون به خاطر مشکل دسترسی به ارتباطات و رسانه نمی‌توانستند در این فرایند جهانی شدن مشارکت کنند، يك روز کامپیوتر فقط در يك پایتخت بود، ولی امروز تكتك خانواده‌ها دارای کامپیوترند. گرچه اولش يك تهدید بود، اما خودش می‌تواند به يك فرصت بسیار ارزنده تبدیل بشود. بنابراین

در این جاست که آن گرایشی که در حوزه‌های خود ما؛ خصوصا برای شناخت وضعیت موجود به وجود آمده می‌تواند بسیار مبارك باشد و به تدریج تهدیدهای ما را در فرایند جهانی شدن تبدیل به فرصت بکند.

مطلب دیگر این که ما در يك فضای فشرده قرار گرفته‌ایم. اگر بوعلی صدها کیلومتر راه می‌رفت بالأخره مطلب مورد نظرش را به دست می‌آورد، ولی بنده باید برای به دست آوردن اسناد، زمین و زمان را بگردم باز به دست نمی‌آورم. درست است که من خودم وقتی در کتابخانه انگلستان حضور پیدا کردم از طریق آن کتابخانه هر منبعی که می‌خواستم سه روز بعدش برای من فراهم می‌کردند و در اختیارم می‌گذاشتند، اما به دانشجویان اجازه ورود به کتابخانه نمی‌دهند و یا فرصتی برای آن‌ها ایجاد نمی‌کنند.

جهانی سازی و تهاجم فرهنگی

محمدحسین پژوهنده^۱

آنچه این روزها از آن سخن می‌گویند مسئله‌ای به نام جهانی شدن یا به تعبیر ما جهانی سازی است، زیرا اصل هنوز به صورت حل‌نشده‌ای باقی است. صورت اصلی مسئله این است که آیا آنچه با آن مواجه‌ایم جهانی‌شدن است یا جهانی‌سازی؟ معمولاً رسم غربی‌ها بر این است که هورمونی‌ها در غالب شدن به کار می‌برند، یعنی يك فرایند و اتفاقی است که روی می‌دهد، لذا به عنوان يك گلوبالیزیشن (Globalization) از آن یاد می‌کنند.

گلوبالیزیشن بدان معناست که این اتفاق هر روز در حال انجام شدن است و اگر امروز به آن نپیوندیم فردا دیر است و این بهترین شیوه برای فریب توده هاست. باری اگر بپذیریم يك فرایند انسانی در سطح جهان به سمت ابدی شدن پیش می‌رود، به طوری که در آن همه مؤلفه‌های انسانی در حال هم‌فکری و یگانه شدن است و این فرایند در مرحله نخست، فرهنگ و سپس اقتصاد، سیاست، اخلاق و دین را بدون دخالت هیچ قدرت انسانی در خواهد نوردید، چنین فرآیندی **جهانی شدن** نام دارد. اما اگر چنین هدفی به وسیله یکی از قدرت‌های سلطه جو در حال انجام و از پیش تعیین شده باشد، **جهانی‌سازی** خواهد بود، در

^۱. محقق حوزه علمیه مشهد.

چنین صورتی پروژه عظیمی است که در تمام سطح قلمرو سلطه جو و نفوذ آن قدرت انسانی در حال پیاده شدن است؛ هر چند که برای اغفال آدمیان هم نام جهانی شدن بر آن نهند.

مسئله سلطه بر عالم و آدم چیزی است که سابقه آن را از دیر باز می‌شناسیم و از زمان اسکندر مقدونی تا هیتلر، چندین فقره آن را دیده‌ایم. اما آنچه امروز به عنوان جهانی شدن مورد بحث واقع می‌شود، مقوله دیگری است که خود به دو شاخه تقسیم می‌شود: اقتصادی و فرهنگی.

آنچه در حوزه اقتصاد از آن بحث می‌شود در واقع به اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست در آثار و تحلیل‌های اقتصادی **کارماشتین** برمی‌گردد، وی تقسیم کار بین المللی را مطرح می‌کند و می‌گوید: در این حوزه يك مرکز پیرامونی و نیمه‌پیرامونی وجود دارد. او پیش‌بینی می‌کرد که سرمایه‌داری برای برون رفت از تضادهای ذاتی خود و یافتن بازار برای کالاها نیاز به توسعه دارد و همه کسانی هم که بعد از او بحث «مرکز پیرامونی» را مطرح می‌کردند اشاره‌ای ضمنی به جهانی شدن داشتند. اما به لحاظ فکری و معرفتی پیشینه آن به رنسانس و انقلاب‌های اروپا و بعد از آن در آثار **جان لاک** برمی‌گردد. لیکن به لحاظ فرهنگی، گر چه پایه‌گذاری دهکده جهانی و ارتباطات را می‌توان نام برد اما با پایان گرفتن جنگ سرد، مطلوبیت چندانی برای اتخاذ آن بحران استراتژی وجود نداشت. در این دوران با رویکرد **فرانسیس فوکویاما** به سیاست اقتصادی لیبرال و لزوم توسعه پایدار در کتاب معروف خود، مورد توجه دیپلماسی ایالات متحده قرار گرفت، بنابراین پیشینه جهشی آن به آغاز دوران اقتصادی آمریکا پس از جنگ سرد برمی‌گردد.

نکته‌ای که به عنوان يك راز در نظام سرمایه‌داری لیبرال‌ها از طرح جهانی سازی برملا شد این است که این نظام بر خلاف ادعای لیبرالیست‌ها و مدرنیست‌های عصر ما نه تنها مدافع کثرت‌گرایی نیست، بلکه در جهت عکس آن حرکت می‌کند. ظاهراً اروپایی‌ها از این طرح استقبال نمی‌کنند. اما آنچه در واقع برای ما مطرح است این که سلطه غرب در سر تا سر گیتی، آرمان دیرینه‌ای است که اتفاقاً از خود اروپا نشأت گرفته و مصیبت آن برای ما مسلمانان از فروپاشی عثمانی به این طرف ادامه داشته و آن را هم اکنون لمس می‌کنیم. هر چند که صورت ظاهری آن تهاجمات فرق کرده، اما واقع امر تغییر نکرده است؛ مثلاً تهاجمات قدرت‌های پیشین به صورت کاملاً نظامی و برای کشور گشایی و تصرف قلمرو کشورهای دیگر بوده، ولی این تهاجمات - از شروع سلطه انگلیس - به صورت نفوذ سیاسی در محوریت قدرت این کشورها و استعمار ملت‌های ضعیف انجام گرفته است، لیکن قدرت‌های سلطه‌جو اخیراً در یافته‌اند که سلطه نظامی و سیاسی، خیزش و حساسیت ملت‌ها را در پی داشته و به قیام بر ضد آنها می‌انجامد و سرانجام به رسوایی و سقوطشان منتهی می‌شود. علاوه بر این باید هزینه مالی سنگینی برای نگهداری نیروها پرداخت کنند که با محاسبه قواعد آن چندان مقرون به صرفه نیست. از این رو سیاست هجومی خود را عوض کردند و به تهاجم فرهنگی روی آوردند.

تهاجم فرهنگی یعنی در اختیار گرفتن قلمرو فکر و اندیشه ملت‌ها که راهی بی هزینه و مطمئن برای ابرقدرت هاست تا بدون جا گذاشتن سندی از خود، تمام دارایی مادی و معنوی آنها را غارت نمایند. تهاجم فرهنگی از ناحیه دشمن مجهز به علوم اجتماعی که دانشمندان سرشناسی را در اختیار دارد و پیام‌شان

را در سراسر دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌ها می‌رسانند امر ساده‌ای است. اجرای طرح جامعه‌سازی که دشمن تصمیم گرفته فرهنگ خود را در میان آن جایگزین فرهنگ خودی بکند موضوع بسیار قدیمی است، اما آنچه همیشه برای ما به عنوان يك سؤال اساسی می‌ماند این است که استعمارگران از این کار چه فایده‌ای می‌برند؟

برای یافتن پاسخ، کافی است به ایدئولوژی و نظام سرمایه داری در غرب توجه کنیم، در نظام سرمایه‌داری آنچه مهم است یافتن بازار کار و تولید و مصرف و مهم‌تر از این‌ها نیروی کار ارزان، مستعد و آموزش دیده است که در کشورهای جنوب فراوان یافت می‌شود. لذا جهانی‌سازی به کار سرمایه داری و نظام می‌آید که هم نیروی انسانی و هم کالا و سرمایه در ورای مرزها معطل نمی‌ماند، زیرا در نخستین گام مرزهای سیاسی را از میان بر می‌دارد. مرحله دوم سعی در از میان برداشتن مرزهای فکری جوامع مورد سلطه می‌کند تا همگی به نحو یکسان بیندیشند و تبلیغاتشان نیز مؤثر واقع شود. لذا در این راه از صرف انرژی در شناخت فرهنگ آنان دریغ نمی‌ورزند، چون فرهنگ تنها پل ارتباطی با آنها است. با این شیوه آنها از آغاز جهان‌گیری‌شان در ممالک شرق آشناییم؛ مثلاً تشکیلات فرماسونری در غرب اگر چه برای این کار بنیاد نهاده نشده بود، اما به زودی در سیطره انگلیس در آمد و در نقش بخش فرهنگی امپریالیسم عمده مأموریتش مسخ فرهنگی ملل تحت سلطه بود.

فرماسونری‌ها سعی می‌کردند تا ایدئولوژی خود را با فرهنگ بومی وفق دهند و از این طریق به تبلیغ فرهنگ و سرمایه داری جهانی می‌پرداختند؛ مثلاً جهان وطنی که در فرهنگ فرماسونری به معنای بی وطنی است، در واقع

جانب‌داری از جهانی شدن سیستم سرمایه داری است. آنان با این طرز تفکر ادعای دینی جهانی همانند اسلام را می‌کردند، در حالی که میان این دو، تفاوت عمیقی وجود دارد.

بنابراین آنچه از نظام سرمایه‌داری جدید استنباط می‌شود این است که پروژه جهانی سازی پیش از آن‌که به هدف اصلی خود نائل گردد ناگزیر است انواع فرهنگ‌های دیگر را در خود هضم کند و این همان چیزی است که «مارشال» در تتبع نظریه دهکده جهانی خود و فوکویاما به تعبیری و هانتینگتون به تعبیر دیگر، ارائه می‌دادند؛ هر چند که در الفاظ با هم متفاوت‌اند، ولی محتوای کلام، یکسان است. این همان شروع يك برخورد یا جنگی است که بین فرهنگ مسلح غرب با دیگر فرهنگ هاست، زیرا منافع ملت‌ها با منافع غرب ارتباط ضعیفی خواهد داشت.

منافع ملت‌ها در گرو تحقق عدالت اجتماعی است که با فرآیند جهانی شدن تحقق می‌یابد و منافع استکبار جهانی در گرو توطئه‌ای است که با اجرای پروژه «جهانی سازی» می‌تواند تحقق یابد.

در مورد جهانی شدن، عدالت اجتماعی، جوانان و فرهنگ جهانی نکته‌های مهمی وجود دارد، اما توسعه به نسبت جهانی‌سازی کمتر است به همین خاطر است که می‌گوییم آنچه در نخستین قدم با مانع بزرگ فرهنگی ملت‌ها مواجه خواهد شد و به نوعی هم مورد توجه قرار گرفته است، فرهنگ دینی و اسلامی است، یعنی نوع خاصی از فرهنگ که در آن صبغه اسلامی برجسته شده باشد. استکبار جهانی در اجرای طرح جهانی سازی در کشورهای اسلامی با مشکل این نوع فرهنگ روبه‌روست و برای تضمین موفقیت خود ناچار به از میان

برداشتن این مانع است. اما در قدم اول به دلیل برخورداری از قداست نمی‌تواند به هدف خود دست یابد، لذا از راه‌های گوناگون سعی در تضعیف آن می‌نماید، هر چند که از سایر فروع هم غفلت نمی‌ورزد و رگه‌های خونین آن را به صورت تهاجم نظامی به عراق و تهدید عربستان و ایران نشان می‌دهد.

یکی از استادان دانشگاه آمریکا معتقد است: آنچه به صورت جهانی شدن در جهان اسلام مشاهده می‌کنیم در واقع يك هجوم فرهنگی برای هجوم اقتصادی است. شما اگر به برخی از سریال‌های تلویزیونی دقت کنید می‌بینید که اغلب مردم به سرگرمی کشیده شده‌اند، تمام موسیقی‌های رایج در میان جوانان، آهنگ‌های پرشور و در هم و برهمی است که با تأثر از التهابات نوازندگان مست و شیدا نواخته شده‌اند؛ چنان‌که فقط فضای ذهن جوان بریده از ریشه‌های خود را تسخیر نموده و انرژی‌های متراکم مغز او را برای مدتی به سمت ناکجا آباد سوق می‌دهد.

گرایش‌های ادبی فرزندانمان به سمت رمان‌های جنجالی، بی امید و شعرواره‌های پر ابهام و گیج‌کننده و نقاشی‌های خیال‌برانگیز و وسوسه‌گر و عکس‌های غیر قهرمانان و عرفان‌زدگان منفی‌نگر است.

آلبر کامو کتابی نوشت به نام **طاعون** که مدت‌ها روی آن بحث کردند. این پول‌ها هم طاعونی است که هر کدام تفسیری از آن دارند، تعدادی گفتند که منظور **کامو** مدرنیسم است. به راستی وضعیت پیش آمده همان طاعون آلبر کامو نیست؟ یکی از نمونه‌های آشکار جهانی‌سازی به مصاف و اداشتن فرهنگ‌های مسلط و مجهز خود با فرهنگ‌های دیگر ملت هاست. آنچه در وضعیت‌های انتخاب شده و استثنایی به عنوان يك فرایند از کنش و واکنش دو فرهنگ در برابر هم

حاصل می‌شود آذرخش خیرمکننده‌ای است که نام آن را تقابل نهاده‌اند. این مسئله معمولاً از راه‌های ارتباط جمعی، روابط بازرگانی، سیاحتی و زیارتی، انتشار فرهنگی و شاعره این تمدن‌هاست. نتیجه این چنین تماس‌هایی پذیرش متقابل انقراض، ادغام و استحاله است. طبیعی است که پی‌آمد چنین کنش‌هایی تولید نتیجه‌ای به عنوان تمدن یا فرهنگ جدید در دوگانگی فرهنگی است؛ یعنی قرار گرفتن مردم در میان دو نوع فرهنگ که هر کدام به داعیه وجودی خود می‌خواهد بماند. لذا يك نوع همزیستی به وجود می‌آید که امر انتخاب را در آغاز اندکی مشکل کند، زیرا یکی از آنها الگوی آرمانی منطبق با سنت‌های پذیرفته شده جامعه است و دیگری که داعیه فشار و توازن ناشی از سلطه قدرت پشتیبان خارجی علی حکومت عنصرهای بالنده عقلانی یا حاکمیت جناح متعلق به آن و یا ضرورت آنی جامعه؛ مانند فرهنگ‌های سوار بر بال تکنولوژی، نقش الگویی برای خود به بار می‌آورد.

وضعیت موجود کنونی در کشورهای در حال توسعه نمونه‌ای از چنین توصیفی است، زیرا مردم در میان چالشی از دو نوع فرهنگ به سر می‌برند: یکی الگوی فرهنگ سنتی که سرچشمه ارزش‌هاست و مردم به آن دل بسته‌اند و دیگری الگوی غربی است که اساس تکنولوژی رشد است و جوامع رو به رشد ناچار از پیروی آن هستند. الگوی غربی رشد علاوه بر مدل تولید، رفتار و خواست‌های فرهنگی خاصی را در زمینه‌های اجتماعی، معاشرت‌های اخلاقی، شیوه‌های جنگ و صلح؛ حتی ادبیات هنر و ذوق ایجاد می‌نماید که مناسب با ارزش‌ها و فرهنگ بومی نیست و انتخاب نهایی هر کدام از این دو فرهنگ بستگی به سنگین شدن کفه احساس نیاز شدید مردم دارد.

البته احتمال دیگری نیز دارد، یعنی هر دو با یکدیگر تطبیق شوند و فرهنگ ترکیبی ثانوی را همچون فرهنگ ایرانی - اسلامی موجود بسازند. اما این در صورتی است که دو فرهنگ در وضعیت تعامل آزاد قرار داشته باشند، اما اگر میان دو فرهنگ به جای تفاهم و همخوانی يك تضاد و تفاوت باشد آیا می‌تواند منجر به سازگاری فرهنگی شود؟

جدایی بین فرهنگ ملی و دینی به منظور نابودی فرهنگ عمومی است. یکی از زمینه‌های اصلی فعالیت استکبار، به حاشیه بردن فرهنگ‌ها و نابودی و فساد زبان، فرهنگ، دین و اعتقاد ملت‌هاست، زیرا بودن این حساسیت‌های دینی و ملی مانع ورود و رسوخ هر گونه تفکّر و فرهنگ و بینش دیگر است و این در حالی است که یگانگی دو فرهنگ ایرانی و اسلامی برای ملت ما همچون یگانگی در دلالت کلمه مرکب است.

فرهنگ اسلامی، فرهنگ ملی و ایرانی را به عنوان لایه‌ای در نظر می‌گیرد، ولی فراتر از آن با يك مدار وسیع‌تری وارد جهان‌بینی و اعتقادات می‌گردد. این است که فرهنگ ایرانی و فرهنگ اسلامی نمی‌توانند جایگزین یکدیگر بشوند، یعنی ابتدا واحد طبیعی و غریزی فرهنگ ملی و سپس بر روی آن يك جهان‌بینی وجود دارد.

فرهنگ ایرانی، فرهنگ طبیعی و فطری است، ولی فرهنگ اسلامی از شعاع وسیع‌تری برخوردار است. از این رو هر يك، عرصه‌ای از نیازهای يك ملت است. فرهنگ ملی در ایجاد اتصال هویتی يك ملت و فرهنگ اسلامی در ایجاد انگیزه برای عمل و ضمانت بخشیدن به اصالت هویت و معنویت این ملت و درستی بخشیدن به نوع رفتار و کردار بیدار از طریق کشف واقع و نظر

برخاسته از بصیرت نسبیت به تمام عناصر دخیل در زندگی انسان تلاش می‌کنند.

مهد سنت‌های مذهبی و ملی پذیرفته شده يك ملت، بزرگ‌ترین نمود فرهنگی يك ملت و به منزله پرچمی بر تارك فرهنگ آنان است و نشان استقلال و هویت فرهنگی شان می‌باشد که ملت‌ها به آنها پای‌بندند و از آنها دفاع می‌کنند. از همین روی جامعه‌شناسان، به افکار عمومی و رسوم ملی به عنوان چیزی که در سازمان اجتماعی تأثیری می‌گذارد تأکید می‌ورزند. لذا دشمنان آنان همواره از رخنه‌های اعتقادی آن وارد می‌شوند و آنان را زیر رگبار لرزش‌های خود قرار می‌دهند؛ همچنان‌که در جنگ‌های قدیم به فرو کشیدن عَلم یکدیگر همت می‌گماشتند.

همان‌طور که سنت، نقش پراهمیتی برای هر ملتی دارد، محو آن نیز یکی از اهداف زورمندان است. شاید یکی از اشتباهات این قدرت‌ها همین باشد که بر مقدسات ملت‌های مورد تهاجم پا می‌گذارند؛ چنان که با تعرض به حریم ارزش‌ها، احساسات ملت‌ها را بیشتر تحريك و علیه خود بسیج می‌کنند. همچنین افراد موجه ملی یا علمی در جهت خالی کردن زیر پای سنت‌ها به اجرای سناریوهایی می‌پردازند تا به تدریج فاقد ارزش شوند؛ چنان‌که بسیاری از ارزش‌ها تاکنون به این سرنوشت دچار شده‌اند.

تسخیر شئون مادی فرهنگ‌ها

تضعیف و حذف بنیادگرایی و اصول‌گرایی، در مقابل تجددطلبی و مدرنیته هدف مهمی از سوی استکبار جهانی قلمداد می‌شود؛ حتی دکترین زمامداران

آنهاست. نیکسون، رئیس جمهور اسبق آمریکا بر اساس همین دیدگاه به سردمداران کاخ سفید توصیه می‌کند که اساس سیاست آمریکا این است که با رژیم‌های تجددطلب همکاری استراتژی و با رژیم‌های بنیادگرا و افراطی و رادیکال همکاری تاکتیکی داشته باشد. لیکن این امر زمانی محبوبیت دارد که در جهت توسعه و یا دست کم حفظ منافع آنها در خارج از سرزمینشان باشد.

تبدیل هویت:

به نظر می‌رسد که تبدیل هویت دو راه بیشتر نداشته باشد: یکی راه فرهنگ مادی، و دیگری راه فرهنگ معنوی که عملی‌ترین آن آموزش و پرورش می‌باشد. راه اول نیز ممکن است با استفاده از ابزار رسانه‌ای یا انتقال آموزه‌ها میان ملت‌ها مانند تکنولوژی مادی اتفاق بیفتد. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که چه چیزی در تکنولوژی مادی سبب می‌شود تا انسان بدین حد در مهار انسان گونه منتزل شود؟ چنان‌که می‌دانیم تکنولوژی مادی فضایی را در جوامع انسانی به وجود می‌آورد که کمیت‌گرایی ملاک ارزش گذاری رفتار قرار می‌گیرد؛ یعنی هر گونه عملی صرفاً با چشم داشت مادیت و منافع دنیوی حسی صورت می‌گیرد. و این به معنای دوری انسان از معنویت است. پس در این حالت، انسان را از هویت کامل انسانی‌اش باز می‌دارد و به یک چیز صرفاً مادی تبدیل می‌کند. اگر هم شعوری دارد شعور صنعتی است و تنها همان چیزهایی را در می‌یابد که قبلاً برای او تعریف شده است.

راه دوم نیز شاید با استفاده از نیروی انسانی تعلیم یافته و تجهیز شده باشد و یا از طریق صنعت بازرگانی و توریسم. در مسخ فرهنگی، شیدایی انسانی به

معنای تعویض هویت انسانی به وسیله تکنولوژی است.

راهکارهای دفاعی:

بر اساس قانون آفرینش برای مبارزه با هر پدیده‌ای از ضد او بهره‌گیری شود، در این‌جا نیز ناگزیر از رویکرد ضد او هستیم و شناخت‌گرایی بروز می‌کند، در حقیقت آنچه که می‌تواند آنان را تحقیر سازد ضد غایتی آن است. ضدغایی جهانی‌سازی آمریکایی، رویکرد و هدف غایی اسلامی است. ما مجبور به چنین مبارزه‌ای هستیم، چون اگر شما در مبارزه میدان را ترك کردید دشمن به جای جنگ در آن سوی مرز، در این سوی مرزی با شما گلاویز خواهد شد و دائماً مرزهایتان را كوچك خواهد كرد. بنابراین ما يك استراتژی در پیش داریم و چندین تاکتیک: استراتژی جهانی‌شدن چیزی است که در آیین اسلام وجود دارد، علاوه بر آن ما به عنوان مسلمان وظیفه داریم از هر مسلمانی که مورد هجمه واقع شده دفاع کنیم و این وظیفه مردان سیاسی مشروط نشده است. به قول شهید بهشتی: **ما نه سلطه‌جو هستیم نه سلطه‌پذیر**، ما باید به فکر دیگر مسلمانان دنیا باشیم. مسلمانان زمانی صحبت از تسخیر زمین به دست صاحب الزمان و تشکیل دولت اسلامی جهانی کردند که هیچ يك از موانع آمریکا، سازمان ملل، مسلك بین‌الملل امکان دولت جهانی به خاطر كشف بزرگ این استراتژيك اسلامی وجود نداشتند.

از نظر تاکتیکی باید مسلمانان تدابیری بیندیشند که در آن از توسعه اقتصادی خود دفاع کنند. البته چنان‌که گفته شد توسعه لازم است، اما هدف اقتصادی اسلام عدالت است. ولی چون در این رویارویی اقتصاد از زاویه توسعه مورد

هجمه واقع شده، باید از آن دفاع کرد تا به استقلال سیاسی و اقتصادی رسید. جهان اسلام باید به این مرحله از جنگ نائل شود، زیرا جهانی سازی مانع بزرگی در راه استقلال آن است و چون در این طرح بازارهایی ساخته می‌شود که به نفع ما نیست و نتیجه‌ای جز وابستگی بیشتر به دنبال ندارد، نیل به این مطلب ممکن نیست، مگر آن که جهان اسلام بتواند به یکپارچگی در نوع کار، منابع بازار و سرمایه نائل آید، همان چیزی که در طرح جهانی سازی مورد توجه تئوریسین هایشان قرار دارد. لازم نیست که از صفر شروع کنیم، بلکه ما می‌توانیم از پیشرفت‌هایی که در زمینه صنعت و تکنولوژی به دست آمده؛ به ویژه از اینترنت، ماهواره و سایر امکانات ارتباطات استفاده کنیم.

دین باوری مسئله‌ای است که امروزه سخت مورد توجه تئورسین‌های دینی غرب اعم از سکولار و غیر آن واقع شده است. آنان به این نتیجه رسیده‌اند که اگر حقیقتاً می‌خواهند جهانی‌سازی انجام شود باید از مرکب خود واحد جهانی عبور کنند؛ همان چیزی که رمز کار در جهان بینی اسلامی نیز هست.

باید باور کنیم که رویکرد جهانی سازی و فرهنگ و مؤلفه‌های آن - چون توسعه - به مثابه دست‌آویزی برای يك ابزار قدرت‌مند است. بنابراین باید آن را هجوم فرهنگی شناخته و راه‌های مقابله فرهنگی با آن را تدارك ببینیم. البته ممکن است این امر در پوشش اقتصادی باشد؛ چنانچه آمریکای از همین روزن به درون ما رخنه کرده و شرکت‌هایی؛ مثل کوکاکولا، پیتزا، مک دونالد و رپ را در گوشه - گوشه جهان تأسیس کرده است.

ما باید در بعد سیاسی از اهرم کنفرانس اسلامی به نحو مستقل و کارآمد استفاده کنیم و جبهه واحدی در برابر تهاجمات غرب بگشاییم تا بتوانیم از حیثیت خود

و دیگران دفاع نماییم. مسلمانان جهان باید هویت واحد جهانی خود را درك کنند و از مرزهای سیاسی تحمیلی بگذرند و جهان اسلام را به معنای واقعی آن تحقق بخشند. این بدان معناست كه يك سازمان اقتصادی، يك كانون سیاست‌گذاری و يك ارتش قدرت‌مندِ فراملی به وجود آید.

دیدگاه‌ها درباره جهانی شدن

دکتر علی‌رضا باوندیان^۱

امروز جهانی شدن از يك مفهوم نظری فراتر رفته و خود را در لباس يك واقعیت بالفعل، تعیین و متجلی کرده است. طبیعی است که امروزه خواه به جهانی‌شدن با بدبینی و سوء ظن بنگریم و خواه آن را دربردارنده ثمرات، تبعات و برکات فراوان در مجموعه جهان بدانیم، هیچ گریز و گزیری از مواجه شدن فعال با چنین پدیده‌ای نداریم. به هر حال بازتاب ابعاد مختلف این پدیده و تأمل ژرف در حدود و زاویه‌های پنهان و آشکار آن از بایستگی‌های روزگار ماست، زیرا وضعیت جاری عرصه سیاست روابط بین‌الملل، مناسبات فرهنگی اقتصادی و اطلاع‌رسانی جهان امروز کاملاً به مضامین و مقتضیات این جهانی شدن آمیخته است. من تنها به ذکر مواد، کلیات و محورهای محتوایی مقاله خود می‌پردازم:

در بحث جهانی‌شدن، دیدگاه‌ها و نظرات متعدد و مختلفی متصور است و هر کسی آنها را به مفهوم خاصی به کار می‌برد. گروهی جهانی شدن را به جای استعمار قرار داده‌اند. برخی جهانی‌شدن را به نوع خاصی از آمریکایی شدن به کار می‌برند و معتقد به مبارزه جدی و تمام عیار با آن هستند. عده‌ای هم بر این

^۱. عضو هیئت علمی دانشکده هنر دانشگاه فردوسی مشهد.

باورند که جهانی‌شدن تئوری ارزش‌مندی را برای فهم آرای جدید در روابط بین الملل در اختیار انسان می‌گذارد.

این معنا که این مقوله قبلاً توسط آمریکا برای ادامه چیرگی بر جهان طراحی و ساخته شده و امروز از اهمیت فزاینده‌ای برخوردار گشته است.

نظریه دوم متعلق به پروسه‌اندیشان است. آنها معتقدند که جهانی شدن يك روند است و نیاز به توسعه زمان دارد. هم چنین عقیده دارند که با گرایش‌های مختلف، جهانی شدن را از قرن‌ها پیش داشته‌ایم و از سال‌های گذشته قطعاً با چنین پدیده‌ای رو به ور و ملازم بوده‌ایم و امروزه هم آثار و جلوه‌های فراوان آن را مشاهده می‌کنیم. در واقع به نوعی تداوم همان پروسه قبلی است؛ مثل جهانی‌شدن سرمایه که مبدأ زمانی بسته شدن نطفه آن به قرن‌های شانزده و هفده میلادی برمی‌گردد، اما در بین همان گروه نیز کسانی هستند که می‌گویند: هر چند جهانی شدن - به نحوی که ما امروز از آن سخن می‌گوییم - تداوم پروسه گذشته است، اما آنچه امروزه جلوه‌گر شده و خود را به صورت متعین در برابر ما قرار داده محصول تنها دو دهه گذشته است و الزاماً به زمان‌های دور بستگی ندارد.

نظریه سوم هم از آن کسانی است که معتقدند: درست است که جهانی شدن يك پروسه است، اما پروسه‌ای است که می‌تواند تبدیل به پروژه شود. نمونه بارز آن را - به عنوان شاهد مثال - آغاز استعمار اروپا ذکر می‌کنند که می‌گویند: اروپا ابتدا خود را با رنسانس به معنای زندگی و تجدید حیات نوسازی توسعه داد و با جمع و تردید در افکار، در بهبود اقتصاد و درآمد وضع داخلی اروپا بهبود بخشید و باعث انباشته شدن ثروت و سرمایه در اروپا شد و بعد به فکر

استیلا بر کشورهای دیگر افتاد. بنابراین به روشنی می‌بینیم که تحولی که در اروپا افتاد و چند قرن هم طول کشید، در ابتدا يك پروسه بود اما عملاً تبدیل به يك پروژه شد. پروژه‌های که دویست سال تمام بربختی و بیچارگی کشورهای مختلف آفریقایی، آسیایی و غیره را به همراه داشت و باعث به ذلت کشیده شدن نسل‌ها و عصرهای متعدد شد.

مسئله ظریفی که واقعا امروزه مطرح است و من به عنوان حسن ختام مطرح می‌کنم این است: یکی از مواردی که باعث می‌شود جهان‌خواران در تثبیت آرا و افکار خود از آن بهره ببرند تبدیل پروسه جهانی شدن به پروژه و سوق دادن آن به طرف امیال و استفاده وسیع و گسترده از عنصر هنر است.

بنابراین هنر ابزار بسیار قدرت‌مندی است که متأسفانه امروز ما از آن استفاده نمی‌کنیم. در عصر جهانی‌شدن، تهاجمات متعددی با ابزارهای مختلف هنری به سرزمین ذهنی مردم به خصوص جوانان انجام می‌دهند در حالی که ما از ابزار کارآمد هنر که می‌تواند شعله‌های عاطفی بر قامت بلند اندیشه بیوشاند غافل‌ایم.

مثلاً امروزه دشمن از سینما به طور بسیار وسیع و کارآمد استفاده می‌کند و افکار مردم را از مسیر هنر با پیچیدن يك نسخه هنری تثبیت می‌کند. لذا تمام این ترفندها بر بال هنر قرار گرفته و به مردم منتقل شده است. من فکر می‌کنم که بیشترین سهم فرآیند تبدیل شدن و جهانی شدن از يك پروسه به يك پروژه بر عهده هنرمندان است که خواسته یا ناخواسته در تور فکری سردمداران زور قرار گرفته‌اند. واقعا فرصت آن است که ما از این ابزار مهم استفاده کرده و رویکردهای خود را با بیان زیباشناختی و تدوین شده منتقل کنیم.